

جلسات ۳۲۱ تا ۳۲۵  
موجود نیست.

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست

- جلسه ۳۰۹ (۱) (۱۳۹۸، ۶، ۳۰ / ۲۱ محرم / شنبه) ..... ۴
- اسماء حسناى الهى و تعامل سلوكى با آن ها ..... ۴
- موضوع بعدى كه بعدا به آن خواهيم پرداخت: تعامل سلوكى با انسان كامل و ولايت و نبوت را مطرح  
كنيم. .... ۵
- بحث ديگرى كه خيلى جدى است: تكنيك هاى سلوك ..... ۵
- بحث ديگر: تربيت عرفانى ..... ۵
- بحثى ديگر: اخلاق عرفانى ..... ۵
- بحث امسال ما: اسماء حسناى الهى و تعامل سلوكى با آن ها ..... ۵
- مقدمه ۱: انسان در حال ساختن خود ..... ۶
- مقدمه ۲: پرورش ..... ۷
- جلسه ۳۱۰ (شنبه ۹۸/۰۷/۰۶) ..... ۱۱
- جلسه ۳۱۱ (۳) (۱۳۹۸، ۷، ۱۳ / ۶ صفر / شنبه) ..... ۲۴
- اسماء حسنى و تعامل سلوكى ..... ۲۴
- ذکر یک نمونه ..... ۲۵
- مقدمه دوم: انسان در موقعیت ..... ۲۵
- موقعیت های دین: موقعیت های کلان ..... ۲۶

- ۲۹.....مقدمه سوم: تعامل بر حسب چهارچوب.....
- ۳۰.....مقدمه چهارم: تعامل بودن نفس معارف و عواطف برخاسته از آن.....
- ۳۱.....عواطف برخاسته از ایمان.....
- ۳۱.....نتیجه گیری.....
- ۳۲.....جلسه ۳۱۲ (۴) (۱۱، ۸، ۱۳۹۸ / ۴ ربیع الاول / شنبه).....
- ۳۳.....مقدمه دوم: اسماء الهی.....
- ۳۳.....اسم و اسم الاسم.....
- ۳۵.....تکثر اسماء الهی.....
- ۳۷.....جلسه ۳۱۳ (۵) (۱۸، ۸، ۱۳۹۸ / ۱۱ ربیع الاول / شنبه).....
- ۳۷.....مقدمه دوم: حقیقت اسماء الهی.....
- ۳۷.....اقسام اسماء الهی.....
- ۴۲.....عرفان در وادی عمل.....
- ۴۲.....جلسه ۳۱۴ (۲۵) (۱۳۹۸ آبان ۲۵).....
- ۴۸.....جلسه ۳۱۵ (۷) (۲، ۹، ۱۳۹۸ / ۲۵ ربیع الاول / شنبه).....
- ۴۸.....اسم شریف الرزاق.....
- ۴۹.....ادبیات امساک و ارسال.....
- ۵۳.....جلسه ۳۱۶ (۸) (۹، ۹، ۱۳۹۸ / ۳ ربیع الثانی / شنبه).....

- ۵۳.....اسماء حسناى الهى و نسبت آن ها با كار سلوكى
- ۵۳.....اسم رزاق
- ۵۶.....عمل به وظيفه
- ۵۸.....جلسه ۳۱۷ (۹) (۱۳۹۸،۹،۲۳ / ۱۷ ربيع الثانى / شنبه)
- ۵۸.....اسم رزاق
- ۶۰.....روزی من حيث لا يحتسب
- ۶۴.....جلسه ۳۱۸ (۱۰) (۱۳۹۸،۹،۳۰ / ۲۴ ربيع الثانى / شنبه)
- ۶۴.....لزوم طلب رزق
- ۶۸.....شرایط طلب رزق
- ۶۹.....جلسه ۳۱۹ (۱۱) (۱۳۹۸،۱۰،۷ / ۱ جمادى الاولى / شنبه)
- ۶۹.....توضیحاتى در مورد اندیشه اقتصادى دین
- ۷۲.....مطلب سوم: طلب روزى از راه حلال
- ۷۷.....جلسه ۳۲۰ (۱۲) (۱۳۹۸،۱۰،۲۸ / ۲۲ جمادى الاولى / شنبه)
- ۷۷.....توضیحاتى در باب عفاف و كفاف
- ۷۸.....پنجم: نگاه توحیدى در طلب روزى

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۰۹ (۱) (۱۳۹۸، ۶، ۳۰ / ۲۱ محرم / شنبه)

بحثهای عرفان، یک بخشی از منازل السائرین است.

مثل رساله الولایه علامه، که مباحث زیادی در خصوص عمل و سلوک داشت در عین حالی که بحث های زیادی در خصوص منازل و مقامات نداشت. بسیاری از این بحث ها به عنوان مباحث فلسفه سلوک حساب می شود.

بحث فقه السلوک را مطرح کردیم، که بحث مراقبه را از منظر متون دینی توضیح دادیم و بحث های فقه السلوکی را در این بحث اجرا کردیم.

اسرار عبادات، و اسرار نماز را انتخاب کردیم. اینجا هم بحث منازل و مقامات نیست و در عین حال مربوط به عمل است.

بحث نفس اماره را هم توضیح دادیم.

بحث ایمان هم گفتیم. خیلی بحث ها دارد شریعت، ولی ما توجه نمی کنیم. و نشان دادیم که ایمان چطور بحثی سلوکی حساب می شود.

بعد بحث عمل مطلق را مطرح کردیم. و مفصل ایستادیم و دیدیم خیلی بحث وجود دارد و نشان دادیم که بعضی از این بحث ها به عنوان فلسفه مباحث سلوکی مطرح می شود.

برخی بحث های معرفتی وجود دارد که برخی نمی دانند که این بحث ها چقدر برای سلوک مناسبست.

بحث های عقایدی را برخی می گویند: عقایدی است و ربطی به عمل ندارد.

اسماء حسناى الهی و تعامل سلوکی با آن ها

این بحث جدید ماست.

موضوع بعدی که بعدا به آن خواهیم پرداخت: تعامل سلوکی با انسان کامل و ولایت و نبوت را مطرح کنیم.

که خیلی بحث های خوشی است که شیعه ان ها را تمرین کرده است و ما یک دور در آیات و روایات بررسی کنیم.

بحث دیگری که خیلی جدی است: تکنیک های سلوک

که به آن ها نپرداختیم. نوعا بزرگان دستورات سلوکی خاصی دارند. این ها را خیلی باید جدی گرفت.

چون مهم است، و تربیت عرفانی بند به این سلوک است، این بحث کمی خطرناک است. و ممکن است که برخی زود دست به کار شوند. و این بحث ها فقط دانستن نیست، بلکه استاد بالاسر می خواهد.

واقعش این است که اگر تکنیک های سلوک را بدانیم، خیلی به درد می خورد. در عبادات و ارتباطمان با اهل بیت.

بحث دیگر: تربیت عرفانی

در کنار تکنیک های سلوک قرار می گیرد. که دانستن این ها در کنار تکنیک های سلوک و... با هم جمع شود خیلی موثر است. اگر زیر دست یک استاد سلوکی هم قرار بگیرند، خیلی پیش خواهند رفت.

بحثی دیگر: اخلاق عرفانی

که واقعا جفا شده است، این کسانی که اخلاق عرفانی می گویند، معمولا چاشنی عرفانی دارد و از فضای اخلاق متعارف رسمی فاصله دارد.

بحث امسال ما: اسماء حسناى الهی و تعامل سلوکی با آن ها

آن چه به عنوان تعلیمات در دین می شنویم و ایمان به او مطرح شده است، این آیا در سر سفره عمل ما می آید؟ در سر سفره سلوک ما می آید؟ یا هیچ خبری نیست؟!

من می خواهم بگویم فى الجملة و بالجملة، خیلی بیش از این هاست و اگر کسی بخواهد تعامل سلوکی کند با معارف. این بحث خیلی خوشی است.

ما به عنوان نمونه بحث اسماء حسنی را انتخاب کردیم.

مقدمه ۱: انسان در حال ساختن خود

اگر به حقیقت انسان نگاه کنیم، هم به لحاظ آن چه دین گفته است و هم به لحاظ مباحث فلسفی و هم به لحاظ مباحث عرفانی و هم به لحاظ دریافت وجدانی مان، انسان با دست خودش دارد خودش را می سازد. به وجدان هم می بینیم. احوالی داشتیم که الان تغییراتی حاصل شد، احوال خوشی داشتیم که نداریم، ناخوشی داشتیم که الان نداریم.

چرا من دو سال گذشته است و من حال خوشی ندارم. همه چیز منقطع شده است. فضا خیلی برایم تاریک شده است.

اما کسی دیگر می بیند که روبه راه شده است.

موجود ناقصی بودیم، تغییر و تحولی در ما ایجاد شده است.

- مثلاً دوسالی است که درجه بد اخلاقی ام بالا می رود.

- غرق درسیم و اصلاً فراموشمان شده است که برای خدا داریم درس می خوانیم. این را غفلت اسمش را می گذارم، نه این که نیت خلافی باشد.

آمدیم برای خدمت به دین و انقلاب و مردم. ولی در عین حال از بس مشغول درس شدیم و حتی یک بار هم سر را بلند نکردیم.

بنده معتقدم که باید درس خواند، حتی همین درس هم می تواند سلوک باشد. خدایا تو شاهد باش من خیلی دوست دارم که تمام روزم ذکر تو باشد ولی نمی توانم و نمی شود، لذا همین درس خواندن را می توان سلوک قرار داد.

آدم آنی که بلد است و میداند و نیت فی الجمله مان بوده است را تفصیل دهیم و مکرر بگوییم. تعامل کنیم. تعامل ها را درست کنیم.

انسان بالوجدان می بیند که با دست خودش، خودش را می سازد.

در بحث های فلسفی می بیند که انسان با عملش خودش را می سازد. بحث اتحاد عمل و عامل. که به نحوی عالی به این بحث می پردازد. حتی نمی گوید: عوارضی است که عارض بر جان می شود. بلکه می شود خود آدم و عامل.

انسان موجود ناقصی است که خودش باید خودش را بسازد.

در متون دینی: بحث کسب در فرهنگ قرآنی اندیشه خیلی واضحی است. که ما با کارهایمان داریم کسب می کنیم. کلا بل ران علی قلوبهم ما کانوا یکسبون. خودش خودش را گرفتار کرده است. خودش کسب و تحصیل کرده است. لیس للانسان الا ما سعی.

ما اگر باشیم و این متون دینی، که این بحث از بیانات و محکومات متون دینی ماست. قرآن می گوید: شما باید خودتان را بسازید. خودتان را پاک کنید.

از نظر فلسفی و وجدانی و قرآنی و روایی، این یک چیز واضحی است. برخی می گویند: انسان در حال شدن است. که حرف هایی می زنند و تحلیل دقیقی از مبانی فلسفی و حتی خود انسان ندارند، که این بحث ها خلل دارد.

مقدمه ۲: پرورش

تا صحبت خود ساختن می شود، بحث پرورش مطرح می شود. پرورش یعنی خود را به سمتی بردن. مثل این که یک نهالی را ما سمت و سو می دهیم و به سمتی می کشانیم. یک چوبی کنارش می گذاریم و صافش می کنیم که به سمت بالا رود.

انسان که خودش را می سازد، خط و مسیر دادن است و به عنوان بار مثبت نمی گویم. چه خوش و چه ناخوش، چه خوب و چه بد، همه اش ساختن و خودسازی است. مطلق آن چه انسان خودش را به خوبی یا بدی می سازد.

انسان دارد خودش را پرورش می دهد. مهم این است که انسان عملاً خودش را با دست خودش می سازد. پرورش به معنای مطلق و ساختن به معنای مطلق.

کسب چه در مسیر بد کسب است و چه در مسیر خوب. که گاه در قرآن کسب بد را تعبیر کرده است به اکتساب.

وقتی خود را ساخته است، چه درست و چه بد، خودش را ساخته است.

گاهی انسان های کامل خیلی برایشان سخت می گذرد برای اصلاح مردم. می بیند که خودش را از آتش پر کرده است.

اندیشه پرورش را جدی بگیرید. که به آن ادبیات تربیت دادند.

که سمت و سوی ویژه دادن به خود. بله باید ترتیبی داد که نباید خود را بد بسازی.

اندیشه پرورش برای این است: که ما به علمی نیاز داریم و یا فلان مهارت را نیاز داریم، باید به سمتش برویم.

انسان ناقص است و باید ساخته شود و خوب پرورش پیدا کند، لذا ادبیات پرورش سر در می آورد.

در سال قبل بحث عمل مطلق را که گفتیم، داشت می گفت: چه جوری خودمان را بسازیم، چطور خود را پرورش دهیم.

پرورش هم حوزه معارفی را می گیرد و هم حوزه عملی را می گیرد. حوزه معارفی هم یک نوع پرورش دادن جان است.

به لحاظ دیگر هم ما باید دسته به کار می شدیم. که هر کدام یک سطحی را انجام می دهد.

پرورش دادن انسان است در دو حوزه ایمان و عمل صالح.

«وَالْعَصْرِ (۱) إِنَّ الْإِنْسَانَ لَفِي خُسْرٍ (۲) إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَتَوَّصَوْا بِالْحَقِّ وَتَوَّصَوْا بِالصَّبْرِ (۳)»

انسان پرورش پیدا می کند به دو چیز: ۱. اعتقاد. چه خوب ایمان و چه بد کفر ۲. عمل. چه خوب و چه بد.

پرورش در انسان به چیست؟ به دو چیز: اعتقاد و عمل.

پس ما خودمان را می سازیم و پرورش می دهیم در دو سو.



چه در ناحیه معرفتی و چه در ناحیه عملی.

تا این را گفتید:

طه، ۷۵

« وَ مَنْ يَأْتِهِ مُؤْمِنًا قَدْ عَمِلَ الصَّالِحَاتِ فَأُولَئِكَ لَهُمُ الدَّرَجَاتُ الْعُلَى (۷۵) جَنَّاتُ عَدْنٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ خَالِدِينَ فِيهَا وَ ذَلِكَ جَزَاءُ مَنْ تَزَكَّى (۷۶) »

شمس، ۹

« قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا (۹) وَ قَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (۱۰) »

این زکاهها و در مقابلش دساها (که خودش را از بین می برد و خفه می کند)، دو نوع پرورش و تربیت است. که ما دوجور خود را پرورش می دهیم.

ما در دو ساحت خودمان را پرورش می دهیم: بار مثبتش: ایمان و عمل صالح. بار منفی اش: کفر و عمل طالح. انسان خودش را می سازد، خودشاختن هم احتیاج دارد به پرورش.

پرورش هم احتیاج دارد به دو رکن: اعتقاد و عمل.

پرورش مثبت: اعتقاد مثبت و عمل مثبت. ایمان و عمل صالح.

پرورش منفی: اعتقاد منفی و عمل منفی. کفر و عمل طالح.

بحث های فلسفی این ها را گفته ایم. بحث عمل مطلق هم بحث های فلسفی و هم بحث های عرفانی و هم بحث های قرآنی را گفتیم.

ایمان و عمل، دو رکن پرورش انسان است.

باید نشان داد که دو رکن در ساحت شخصی و اجتماعی چگونه است؟

بحث ما پرورش و تربیت و ساختن درست است که بحث سلوک را می توان تعبیر کرد به ادبیات سلوک.

لفظ سلوک و تعامل که به کار می‌برند، شامل سلوک مطلق می‌شود. پرورش دادن خودش یک سلوک است. هر کسی بدپرورش دهد یک نوع سلوک است و هرکسی خوب پرورش دهد هم یک نوع سلوک است.

تعامل تعبیر خوبی است که به معنای: گره زدن به جان می‌شود. که جزء جان باید بشود.

پس گره وجودی ایجاد کردن. یعنی: ما در دو ساحت می‌توانیم پرورش دهیم، بلکه ساحت ایمانی گره می‌زنیم. اولاً پرورش دهیم، ثانیاً در مرحله عمل هم تعامل داشته باشیم. یعنی: گره وجودی بزنی با جانمان.

ما گاه یک چیزی را می‌دانیم ولی اصلاً سر سفره زندگی حاضر نیست، این را نمی‌گوییم پرورش.

یک نوع تعامل و سلوک داریم که با دست خودمان خودمان را می‌سازیم، با شهوت ارتباط برقرار می‌کنیم، باعفت ارتباط برقرار می‌کنیم، یا با بی‌دینی و بی‌اعتقادی به خدا ارتباط برقرار می‌کنیم.

چند مثال

کسی که خدا را قبول ندارد و تمام عالم را دنیا می‌داند، تعاملش در عالم چگونه است؟ اصلاً صحبت ماوراء و حقایق پشت پرده در کار نیست. اگر این دیدگاه و عقیده آمد در تعامل زندگی اش، این را می‌گوییم: پرورش داده است. پرورش تعامل وجودی است و ارتباطی است که برقرار می‌کند با عمل و اندیشه‌ای.

این راهم جدی بگیریم. اندیشه تربیت را اگر خوب نگاه کنیم، تعامل وجودی است. چه سلوک بد و چه سلوک خوب. گرچه ما می‌رویم در سلوک خوب.

اگر مساله‌ای را بدانم و در پستوی ذهنم بماند ولی تعامل ایجاد نکنم، هیچ کاری حل نمی‌شود. بدانم عفت خوبست ولی به سراغش نروم.

اندیشه تربیت و پرورش و سلوک را داشته باشیم، با تعاملی که سلوک درست می‌شود.

آن کسی که کفر می‌روزد و دنیا را همین قدر می‌داند و بر همین اساس تعامل می‌کند، آن دانسته در پستو آمد در صحنه زندگی اش، هر وقت هر کاری می‌خواهد بکند، هر نتیجه‌ای که می‌خواهد بگیرد، همینجاست. این می‌شود تعامل.

پرورش به تعامل است. وقتی به تعامل است، ما که می‌گوییم پرورش مثبت، باید تعامل سلوکی مثبت داشته باشیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۰ (شنبه ۰۶/۰۷/۹۸)

ما در بحث امسال که برای عرفان در وادی عمل در نظر گرفتیم بحث "اسماء حسناى الهی و تعامل سلوکی با آنها" است. ما عرض کردیم که اساساً بحث‌های عرفان در وادی عمل خیلی گسترده است و واقعاً حوزه‌های فراوانی را دربرمی‌گیرد؛ در جلسه‌ی قبل اشاره کردیم، دیگر باز بر نمی‌گردیم؛ یکی از آن بحث‌ها این است که در عرفان در وادی عمل باید به آن پرداخت: مباحث معرفتی و مباحث مربوط به عقاید چگونه این‌ها در عمل موثر هستند؛ اصل بحث اینجوری است و چون موثر هستند ما می‌توانیم یک دسته از مباحث عرفان در وادی عمل معطوف به معارف است، به ظاهر ما می‌گوییم معارف معارف است و اخلاق و احکام مربوط به عمل، یک همچین چیزی در ذهن ما هست؛ عقاید و اخلاق و احکام داریم [که] اخلاق و احکام مربوط به عمل [و] عقاید مربوط به نظر [است]؛ اینجوری تعبیر می‌کنیم؛ ولی الان عرضم این است [که] همان عقاید معطوف به عمل هستند و مربوط به عمل می‌شوند با اینکه عقاید هستند - الان می‌خواهیم به این پردازیم - و چگونه آنها سر سفره‌ی عمل و سلوک می‌آیند؛ این را می‌خواهیم بیشتر [بحث] کنیم. حالا گفتیم برای نمونه یک نمونه انتخاب و شروع کنیم و آن چیست؟ بحث "اسماء حسنی" است و آلاً تمام عقاید همین شکلی است. یک عهدی هم کردیم در جلسه‌ی قبل، گفتیم حتی خوب است که آدم یک دور معارف ولایی را بخواند، عقاید ولایی را مطرح کند و معطوف به عملش کند؛ خوب است این بحث باشد؛ حالا من نمی‌دانم ما می‌توانیم سال بعد به سمتش خیز برداریم [یا نه]، و خیلی هم خوش است واقعه‌ش ما عقایدی که داریم، عقاید شیعه، چگونه ما را به تعامل وجودی می‌کشاند؛ همین معارفی که داریم در باب امام معصوم حجت خدا [و] این‌ها چگونه ما را به تعامل می‌کشاند، آن هم یک بحث خوشی است در جای خودش. الان امسال انتخاب کردیم یک بحثی از بحث‌های توحیدی را و آن هم بحث اسماء حسنی که چگونه ما را به تعامل می‌کشاند و چگونه در صحنه‌ی پرورش موثر است و چگونه در صحنه‌ی سلوک موثر است، این را می‌خواستیم بیشتر ورود کنیم، حالا این عنوان را انتخاب کردیم. در جلسه‌ی قبل مقدمه‌ای چیدیم، مقدمه این بود که انسان یک موجودی است که باید خودش را بسازد، [اینطور نیست که] کامل باشد و تام باشد و هیچ برایش حالت منتظره‌ای باشد نیست، بلکه موجودی است که باید خودش را بسازد؛

تا صحبت ساختن پیش می آید، خواه بد، خواه درست، که سعادت و شقاوت مربوط به این است، تا این مسئله مطرح شد، ما با چیزی روبه‌رو می شویم با اسم پرورش، تربیت، سلوک، بارآوردن و از این دست مسائل، که توضیح دادیم؛ یعنی تا صحبت این می کنید [که] خب، انسان باید خودش را بسازد، می‌گوییم خب چجوری باید خودش را بسازد، چجوری باید پرورش بدهد، چجوری باید تربیت شود؛ اندیشه‌ی تربیت برای اینجاست؛ یعنی چگونه خود را بسازد و چگونه شکل دهد، خواه درست خواه غلط، پرورش درست یا پرورش غلط؛ گرچه تا می‌گوییم پرورش، بار مثبت می‌دهیم به آن؛ تا صحبت تربیت می‌کنیم، بار مثبت می‌دهیم؛ این‌ها پابرجاست؛ من دارم تربیت مطلق می‌گویم ولو این که ما بحث‌هایمان را به سمت پرورش مثبت سوق می‌دیم، ولی این هست در کار و این امر هم لازمه‌اش دو جهتی است که در انسان مطرح است، آن هم ایمان و عمل صالح و اعتقاد و عمل که این را توضیح دادیم، اعتقاد و عمل به معنای مطلق که خواه به معنای درستش باشد، ایمان و عمل صالح در ناحیه‌ی غلطش می‌شود کفر و عمل طالح، توضیح دادیم دیگر، باز نمی‌ایستیم. بعد از آن رسیدیم به اینکه چنین تربیت و پرورش مطلق با تعامل وجودی معنا دار می‌شود، تعامل وجودی را مطرح کردیم فی الجمله و حقیقت ساختن و پرورش تعامل وجودی است، یعنی به گونه‌ای آنچه را انسان دریافت که موثر است او را در کار خودش پیاده کند و یک تعامل وجودی برقرار کند؛ توضیح دادیم دیگر، باز نمی‌ایستیم، گرچه تعامل وجودی را یک وقتی باید جدی‌تر ایستاد و عناصری که توش هست را گفت. ما قبلاً یادم هست چند جا به آن پرداختیم؛ یکی در بحث اسرار صلاة "تعامل وجودی" را پرداختیم، یکی هم در بحث تفسیر آنجایی که داشتیم توضیح می‌دادیم که نظام‌واره‌ی اندیشه‌ی قرآنی را چجوری می‌شود سامان داد آنجا به آن پرداختیم؛ یک چند جایی ایستادیم و "تعامل وجودی" را مطرح کردیم؛ حالا باز می‌رسیم.

[وجود تعامل وجودی در هر سه ساحت اعتقاد و اخلاق و احکام]

الان می‌خواهم باز در همین زمینه یک کمی جلوتر برویم و بعضی از بحث‌ها را داشته باشیم که برای ما درست بشود. عمدتاً حرف این است: وقتی صحبت ساختن انسان می‌شود، ساختن انسان به دو بخش ایمان و عمل صالح است و ایمان و عمل صالح را تا مطرح می‌کنید در ناحیه‌ی ایمان باید اعتقادات را باید جدی‌تر گرفت و اعتقادات را چگونه تبدیل کنیم به ایمان، بشود یک پرورش، و این پرورش دادن یک نوع تعامل وجودی برای ما ایجاد می‌کند، تعامل وجودی ایجاد می‌کند، یعنی ما باید با آیات تعامل داشته باشیم؛ می‌شود آدم چیزی را باور داشته باشد، ولی هیچ‌گاه در صحنه‌ی زندگی و در صحنه‌ی جانش نیاید، ولی هر وقت آمد در صحنه‌ی جان و جان هر بار با او برخورد کرد و هر بار در او اثر کرد و هر بار او را رنگ زد، این‌ها [را] ما می‌گوییم تعامل وجودی صورت گرفت.

این تعامل وجودی لذا مخصوصِ فقط مرحله‌ی عمل به معنای اخلاق و احکام نیست، این تعامل وجودی آن عمل مطلق است که شامل حتی ایمان هم می‌شود. این‌ها را گفتیم؛ حالا یک‌کمی می‌خواهم اضافه‌تر برخی از مباحث را درست کنیم؛ لذا، از یک منظر همه‌ی معارف - این را تاکید می‌کنم، این را داشته باشید تا یک وقتی مفصل این را توضیح بدهیم - همه‌ی معارف سر سفره‌ی پرورش می‌آید، همه‌ی معارف و اعتقادات دینی سر سفره‌ی پرورش انسان حاضر می‌شود؛ پرورش و ساختن انسان؛ دقت کنید چه عرض می‌کنم؛ تعامل وجودی‌ای که انسان نسبت به حق، نسبت معاد، نسبت به نبوت، ملائکه، شیاطین، جهان، جامعه و هر چیزی که پیدا می‌شود، تعامل وجودی‌ای که برقرار می‌شود یک نوع پرورش است و هر نوع معرفتی در این زمینه‌ها پیدا می‌کنیم در پرورش موثر است. تا اینجا را گفته بودیم، حالا برسیم به بحث بعدی‌اش، همین ادامه‌اش هست در واقع، و آن چیست؟

[حکمت نظری، پایه‌ی حکمت عملی]

یک بحثی است این را بعضی‌ها خیلی خوش توانستند از قرآن بفهمند که یک نسبتی است بین معارف و حکمت عملی؛ بین حکمت نظری و حکمت عملی یک ربط جدی وجود دارد. این هم به عنوان مقدمات است؛ الان دارم ورود می‌کنم؛ این‌ها خوب است، کمک می‌کند ما ذهنیت پیدا کنیم. من خیلی‌ها را می‌بینم تا می‌رسد به عمل به سرعت می‌گوید خب آن عقاید که هیچی، الان صحبت عمل را بکن! اینجوری می‌گویند، [ولی] این نیست؛ می‌خواهم الان وارد بشویم ببینیم عقاید پایه‌های کلان کار است؛ یعنی همه‌ی آن حکمت‌های عملی ریشه در حکمت نظری دارد؛ "باید" ریشه دارد در "هست"؛ این را حتما مکرر شنیدید. برخی‌ها می‌گویند آقا! نسبتی بین "ارزش" و "دانش" نیست، نسبتی بین "باید" و "هست" نیست، ولی واقعاً در فرهنگ قرآنی چنین هست و در بحث‌های فلسفی اگر کسی بحث‌ها حکمت عملی هم بخواند به این می‌رسد؛ چیست؟ و آن این که به جد از یک اندیشه‌ی واقعی هستی می‌شود به یک نتیجه‌ی عملی برای کار رسید. از یک اندیشه‌ی واقعی در هستی؛ یک واقعیتی در هستی؛ از آن واقعیت می‌شود به کاری رسید.

[بررسی آیات در این زمینه (حکمت نظری پایه‌ی حکمت عملی)]

الان این کریمه‌ها را نگاه کنید:

آیه‌ی ۱۰۲ انعام: "ذَلِكُمْ اللَّهُ رَبُّكُمْ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ خَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ فَاعْبُدُوهُ [وَهُوَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ وَكِيلٌ]"؛ الله، ربُّ شمس و الهی جز خدا نیست و او خالق همه‌ی اشیاء است، فاعبدوه، پس او را بپرستید، یعنی از اندیشه‌ی

خالقیت و الوهیت و ربوبیت، رسیده به پرستش؛ **فاعبدوه**؛ پرستش که اینجا گفته می شود عبادت تشریحی است، نه عباد تکوینی. دقت می کنید؟

[عبودیت تکوینی و عبودیت تشریحی (و ارتباط آن‌ها)]

یک وقت صحبت می کند عبادت تکوینی؛ عبادت تکوینی چیست؟ مثلاً می گوئیم: **"إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا"** [مریم: ۹۳]؛ همه‌ی موجودات عبد خدا هستند. خب اینجا که می گوئید کافری هم که کفر می‌روزد عبد است، شیطانی هم که شیطنت هم می کند عبد است، **"إِنَّ كُلَّ مَنْ فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ إِلَّا آتَى الرَّحْمَنِ عَبْدًا"**؛ این را می گوئیم "عبودیت تکوینی"، ولی یک وقت می گوئیم "عبودیت تشریحی"، با اراده‌ی خود، خود را در مقام بندگی قرار بده. یک وقت می گوئیم بنده هستی خواه بخواهی خواه نخواهی، یک وقت می گوئیم تو خودت را در مقام بندگی قرار بده. اینجا ما چجوری باید معنا کنیم؟ چجوری باید معنا کرد؟ اینجا می گوئیم این در مقام اراده است این عبودیت، یعنی باید ما به تعبیر علامه طباطبائی نصب خود در مقام بندگی، یعنی خودمان با اراده‌ی خودمان خودمان را در این مقام قرار بدهیم؛ این را می گویند بندگی ارادی؛ این "فاعبدوه" بندگی [ارادی است]، یعنی بپرستید خدا را، که به شکل دستوری هم داده شده که یعنی از ما خواسته شده که ما چنین چیزی را پیاده کنیم، این یعنی عبودیت تشریحی، عبودیت سلوکی، در برابر آن عبودیت وجودی [است].

آقایان عرفا یک تعبیری دارند به اسم وجودی و سلوکی، خیلی جاها پیاده می کنند، حرف درستی هم هست، این‌ها می‌گویند صراط مستقیم وجودی داریم، سلوکی داریم، عبودیت وجودی داریم سلوکی داریم؛ سعادت وجودی داریم، سعادت سلوکی داریم؛ این توضیحات را می دهند و آن خیلی از اسرار قرآنی را حل می‌کند. گاهی صحبت جوری است که همه‌ی موجودات بر صراط مستقیم رب هستند، همه‌ی موجودات، خب این دیگر صراط مستقیم وجودی...، اما وقتی می گوئیم **اهدنا الصراط المستقیم**، ما را به راه مستقیم هدایت کن، نه راه ضالین و مغضوب علیهم، اینجا ما داریم چی کار می‌کنیم؟ به یک صراط سلوکی اشاره می‌کنیم. ادبیات سلوک در برابر وجود یا تکوین، حتماً این را شنیدید به اسم هدایت تکوینی و هدایت تشریحی، حتماً این‌ها را شنیدید. گاهی گفته می‌شود که خدا هر چه که خلق کرده هدایتش کرده، هر چه را که خلق کرده هدایتش کرده. خب هر چه را که خلق کرده از جمله شیطان هم هدایتش کرده به چه معناست؟! یعنی شیطان جزء کسانی است که در مسیر درست قدم می‌زنند؟! خیر، ولی هدایتش کرده، **فهدی؛ خلق؛ خلق کرده؛ ثم هدی**؛ دقت می‌کنید؟ این هدایت را ما می‌گوئیم هدایت تکوینی؛ ولی یک وقت می‌گوئیم **اهدنا الصراط المستقیم** این هدایت را ما می‌گوئیم هدایت تشریحی، آقایان می‌گویند. در ادبیات عرفانی تبدیل شد به "هدایت وجودی" و "هدایت سلوکی"، "تکوینی" و

"تشریحی" را تعبیر می کنند "وجودی" و "سلوکی"؛ در عبادت هم ما با همین مسئله روبه‌رو هستیم، یک عبادتِ وجودی داریم همه عبد هستند، ولی یک عبادت سلوکی داریم اینجا چجوری است؟ اینجا دیگر صحبت این نیست که مومن و کافری در این زمینه فرق ندارند، در آنجا مومن و کافر فرق ندارند، همه عبد هستند، ولی در اینجا مومن می شود عبد ولی کافر عبد نیست، دارد از بندگی فرار می کند، دارد از بندگی تَمَرّد می کند، دَقّت می‌کنید؟ برای او تَمَرّد معنا ندارد. تا این طرح را می‌کنید، ما ازش تعبیر می‌کنیم به عبادتِ تشریحی یا عبادتِ سلوکی. الان اینجا که گفته می‌شود خدای شما، رب شما، الله است، "لا اله الا انا" [در آیه ۱۰۲ انعام "لا اله الا انا" نیست] هو خالق کل شیء، این‌ها توضیح تکوینی، فاعبدوه، یک نتیجه‌ی تشریحی گرفته شده به سرعت، یعنی از تکوین به تشریح رسید؛

[بررسی عبودیت تکوینی و تشریحی در عالم ذر]

و دست بر قضا این اصلِ فلسفه‌ی بحثِ عالم ذر هم همین است. عالم ذر آنچه که گفته شده *اشهدهم علی انفسهم*، بعد اقرار گرفته شد، *الست بربکم قالوا بلی*، این را نگاه کنید در قرآن آمده است؛ تا اینجا را نگاه کنید تکوینی است، یعنی فقط همین که در برابر حضرت حق قرار گرفتند، به خودشان نگاه کردند، حقیقت‌شان را عین فقر به حق دیدند و ربوبیت رب را دیدند، *الست بربکم قالوا بلی*، *اشهدهم علی انفسهم*، نگاه کنید بیان علامه طباطبایی را در میزان، شهادت علی انفسهم، یعنی خودشان خودشان جان خودشان را دیدند، حقیقت خودشان را عین ربط دیدند؛ خب عین ربط دیدند چی شد؟ وقتی دیدند گفتند بله آن پروردگار ماست؛ چرا؟ چون در حقیقت ربط به او داریم و او اصل ماست. بله، *الست بربکم قالوا بلی*. ولی کل عالم ذر یک عهد و میثاق است. فرهنگ قرآنی را نگاه کنید، *الم اعهد الیکم یا بنی آدم ان لا تعبدوا الشیطان*، بعدش چیست؟ *ان اعبدونی هذا صراط مستقیم*؛ عهد گرفته شد، *ان اعبدونی* است، این عهد است، و گاهی گفته می‌شود شما نقض عهد نکنید، نگاه کنید علامه طباطبایی می‌گوید برخی از این‌ها را شاید بشود معنا کرد عهد نسبت به انبیاء بستند، با انبیاء عهد بستند، ولی حقیقت‌اش آن عهد اصلی است، عهد اصلی در عالم ذر است. ما در عالم ذر چه عهدی بستیم؟ که ما بندگی می‌کنیم تو را. خب اول چی دید؟ بندگی خود را دید؛ آن بندگی که دید، بندگی تکوینی بود، ولی به سرعت نتیجه گرفت بندگی تشریحی را. دَقّت کنید در قرآن کریم آن عالم ذر گفته می‌شود و آن عهد گفته می‌شود. *آنی که الست بربکم قالوا بلی*، بله اینجا این مرحله‌ی عبودیت تکوینی است، یعنی عبودیت تکوینی خودش را دیده، ربوبیت رب را دیده، *قالوا الست بربکم گفت*، پابرجا، این می‌شود اصل آن شهودی که صورت گرفت، ولی بر اساس آن یک عهد گرفته شد. آن عهد چیست؟ بندگی کنید. بنده‌ی من هستید در تکوین، پس بندگی کنید؛ شبیه همین که الان اینجاست؛ پس بندگی کنید؛ یعنی به تعبیر دیگر از عبودیت تکوینی به عبودیت تشریحی

می رسند؛ چرا؟ چون لازم بین اوست. وقتی همه کاره اوست، وقتی من ملک او هستم، پس باید جانب او را رعایت کنم، پس باید او را اطاعت کنم، که *فاعبدوه* یعنی اطاعت خدا و بندگی خدا، دقت کنید چه عرض می کنم. می خواهم بگویم عالم ذرّ ما دو تا چیز داریم: یکی مسئله داریم اقرار به بندگی و دومی اقرار بر این که من بر این بندگی استوار می مانم به نحو تشریحی؛

یا به تعبیر *امیرالمومنین* دارد آن عالم ذر را توضیح می دهد می گوید شما هم اقرار به خدا کردید و هم اقرار کردید به اطاعت خدا؛ اطاعت بشود آن تشریحی؛ دقت می کنید؟ اقرار کردید به اطاعت خدا؛ یعنی این را هم (کلمه مبهم) داریم.

چرا اینجوری است؟ لازم بین اش است؛ از نظر فلسفی لازم بین معارف، حکمت عملی است؛ حالا حکمت عملی مناسب دیگر؛ این دیگر واضح است دیگر این؛ لازم بین است؛ این ها را الان اینجا نباید توضیح دهم؛ این ها را باید در بحث های حکمت عملی حلش کرد و واقعا هم این چیز مهمی است. چرا؟ می گوید خب وقتی او همه کاره است، تو هم که ملک او هستی؛ وقتی ملک او هستی، یعنی او مالک توست، هر چه او بگوید تو باید گوش بدهی، او مالک تو است، تو هر چه او بگوید [را باید گوش کنی]؛ اینجا دارد چه کار می کند؟ اینجا دارید به سرعت از او پل می زنید به سمت حکمت عملی، یعنی شما نمی توانید بگویید من اندیشه ای را قائل هستم، آن اندیشه یک لازمی دارد به نحو عملی ولی او را قائل نیستم! معنا ندارد! لذا می گوئیم تا او را قبول کردی، الوهیت حق را و عبودیت عبد را، طبیعتاً باید قبول کنی بندگی تشریحی عبد را نسبت به حق؛ باید بپذیری؛ این "باید" است؛ عنوان می دهند "ضرورت منطقی دارد"؛ "ضرورت منطقی".

حق با شهید مطهری است که *ایدئولوژی* از دل *جهان بینی* زاییده می شود؛ حق با ایشان است؛ این سخن حق است؛ از آیات برمی آید؛

و برخی ها چون متوجه نیستند، من دیدم آن آقای که کتابی نوشته بود در دانش و ارزش، حالا که دیده بود می خواست بگوید اینجور نیست رفته بود یک آیتی را انتخاب کرده بود که اصلاً این معنا در آن درنیاید! بابا! این آیات انقدر زیاد است از این دست که، زیاد [است]، فراوان [است]، که یک مسئله ای اعتقادی گفته می شود ولی یک نتیجه ای عملی گرفته می شود؛ الان نگاه کنید؛

[سایر آیات در این زمینه (حکمت نظری پایه حکمت عملی)]



مثلاً این آیات را نگاه کنید: مثلاً آیات [چهارده] طه: "انّی انا الله لا اله الا انا فاعبدنی..."؛ چون لا اله الا انا و چون انا الله هستم، فاعبدنی، پس بپرستید؛ فاء هم که واضح است دیگر، تفریع است دیگر؛ فاعبدنی.

یا این آیهی ۳۶ سورهی حضرت مریم سلام الله علیها: "ان الله ربی و ربکم فاعبدوه"؛ ربّ من است و ربّ شماست پس بپرستید؛ دقت کنید.

یا همین آیه ۱۰۲ انعام که خواندم: "ذلکم الله ربکم لا اله الا هو خالق کل شیء فاعبدوه"؛

این را چرا می‌خواهم بگویم؟ می‌خواهم این را بگویم: نگاه به قرآن و نگاه به آیات و روایت در این مباحث اعتقادی، در عقاید نگویید فقط دارد تعلیم می‌دهد، [بلکه] در دلش دارد مسائل سلوکی را هم مطرح می‌کند، در دل همان عقاید؛ دقت کنید چه عرض می‌کنم؛ برخی‌ها که تصریح می‌کند، برخی جاها که نگفته باشد هم دنبال این هستیم، یعنی بهره‌ی سلوکی را برای ما خواهد داشت؛ عقاید، بهره‌ی سلوکی دارد، بهره‌ی پرورشی دارد، بهره‌ی تربیتی دارد، این‌جور نیست که فقط اندیشه‌ای است تمام؛ نه، همان اندیشه حتی نتیجه‌ی عملی دارد، خود لازم بین دارد. من دارم وجوهش را می‌گویم، برخی از وجوه حتی بیش از این‌هاست که ان‌شاءالله عرض خواهم کرد؛ دقت می‌کنید؟ وجوهش را عرض می‌کنم. چنین چیزی را ما چه می‌گوییم؟ ما می‌گوییم اندیشه‌های قرآنی آموزه‌های اعتقادی‌اش را، معارفش را فقط خیال نکن که قرار است بدانی، [بلکه] قرار است با آن زیست کنی؛ دقت کنید چه عرض می‌کنم؛ با آن زیست کنی؛ تا این زیست را می‌آورید، زیست کردن تبدیل می‌شود به پرورش؛ واضح هست؟ چرا؟ چون لازم بین دارد؛ چون لازم بین دارد؛ یعنی ما را می‌کشاند به این معنا؛ یعنی تا این را قبول کردی،...

[ذکر چند نمونه‌ی قرآنی]

بگذارید من چند نمونه قرآنی بگویم ببینید شما خودتان چه می‌گویید؟ من این اندیشه‌ها را دیگر توضیح نمی‌دهم، آیاتش را شما خودتان می‌دانید:

[نوع نگاه به دنیا در قرآن و تاثیر آن در سلوک]

دنیا ماندگار نیست، شما برای ابد خلق شدید و سر سفره‌ی اعمال خود می‌نشینید؛ این یک اعتقاد است؛ واضح است؟ دنیا به سرعت به پایان می‌رسد و ماندگار نیست، دارِ قرار نیست، دارِ عبور است، گذر است، ممر است، شما نمی‌مانید اینجا، در اندیشه‌های دینی واضح است دیگر؛ من این را که می‌گویم آیات و روایات فراوانی درش

هست؛ دنیا دارِ گذر است؛ ماندگار نیستید؛ دارِ مقرر و دارِ المَقامة [تعبیرات] قران کریم است - است؟ آخرت؛ یعنی همیشه باید آنجا باشید و آنجا هم زندگی شما بر اساس آنچه اینجا کردید هست؛ یعنی آینده‌ی خودتان را دارید اینجا رقم می‌زنید؛ این به عنوان یک اعتقاد است؛ یعنی این اعتقاد در حدّ همان اعتقاد می‌ایستد؟ نتیجه‌اش چیست؟ پس می‌بایست جوری باشم که بتوانم در ابد راحت باشم؛ در ابد در زحمت نیستم؛ جوری باشد که در ابد اعمال مزاحم کار من نشود، بلائی جان من نشود، ببینید این همین نتیجه است.

این در فرهنگ قرآنی خیلی زیاد است؛ حالا من این را می‌گویم؛ ان‌شاءالله یک نکته‌ای را که در مورد اندیشه‌ها و عقاید دینی هست را من عرض می‌کنم؛ تمام اندیشه‌های دینی یک لطفی دارد عرض خواهم کرد.

اینجا شما از آنچه می‌فهمید؟ خیلی راحت یعنی از یک اندیشه‌ی قرآنی که در مورد دنیا گفته، حقیقت دنیا را گفته، واقعا گفته آقا! کسی از دار دنیا تا ابد را قیامت را ببیند راحت می‌تواند بگوید این دنیا دارِ ممر است، دارِ مکث است، شما فقط لبس و مکثی دارید، همین قدر، و نمی‌مانید؛ به تعبیر قرآنی به سرعت مثل یک درختی که نشو و نما کرده و به نتیجه رسید یک‌دفعه خشک می‌شود! این فرهنگ قرآنی، خیلی قشنگ است و مثال هم می‌زند؛ می‌گوید دنیا این است؛ زود تمام می‌شود و بعدش هم ابد است و همیشه هم ماندگار هستید و سر سفره‌ی کسب خود می‌نشینید؛ واضح است این تعبیر؟ در فرهنگ قرآنی فراوان است. تا این را گفته نتیجه چه می‌شود؟ به سرعت این اعتقاد به عمل تبدیل نمی‌شود؟ به دستور تبدیل نمی‌شود؟ به زیست تبدیل نمی‌شود؟ حالا من عرض می‌کنم بحث "زیست" را. ما این را می‌گوییم عقاید دینی گمان نکنید فقط عقاید دینی باشد، اصلاً عقاید دینی قرار است پایه‌های زیست انسانی باشد؛ اگر به من بگویید، واقعیتش این است؛ عقاید دینی پایه‌ی زیست است، مبانی زیست است، مبانی پرورش است، مبانی تربیت انسانی است، دقت می‌کنید؟ یعنی قرار نیست که فقط بشود عقاید که من قرار است...، نه، اصلاً زیست من با او معنادار شود.

من جلسه‌ی قبل مثالی باز عرض کردم یک نفری که خدا را قبول ندارد و کل عالم را همین دنیا می‌بیند چجوری تعامل می‌کند؟ دقت می‌کنید؟ انسان موجودی است که بر حسب اندیشه کار می‌رسد؛ دقت کنید؛ انسان موجودی است که بر حسب اندیشه دست به عمل می‌زند؛ با اندیشه دست به عمل می‌زند؛ نحوه‌ی وجودش وجود شعوری-ارادی است؛ یعنی بر اساس اراده‌اش منوط به شعورش است و شعور آن فهمی که پشتش می‌آید خیلی از مسائل را دارد رنگ می‌زند. وقتی اینجوری است، حقیقت انسان چیزی را فهمید، مثلاً خیال کرد دنیا تمام آن چیزی است که می‌بایست از آن بهره برد [و] بیش از این هم وجود ندارد دیگر، همین، هر چی هست در این دنیا، ما وراء این - نعوذ بالله - نیست؛ کسی که اینجوری است نوع نگاهش چجوری می‌شود؟ نوع تعاملش

چجوری می شود؟ به تعبیر دیگر این پایه‌ی اندیشگانی او تمام تعامل او را تمام زیست او را تمام اراده‌های او را زنگ می زند؛ ببینید چجوری عرض می کنم. بله، شاید کسی جدی نگیرد، ولی تا جدی می گیرد اینجوری است؛ دقت می کنید؟ خاصیت اندیشه‌ها این است؛ حالا چه اندیشه‌ی درست چه اندیشه‌ی غلط و بر اساس آن پرورش معنادار می شود؛ بر اساس او تربیت معنادار می شود؛ بر اساس او سلوک معنادار می شود. دقت می کنید؟

ما از آن تعبیر می کنیم تا اندیشه‌ای می آید تعاملی برقرار می شود با این اندیشه؛ چرا؟ نحوه‌ی وجود انسان نحوه‌ی وجود شعوری-ارادی است؛ این نحوه وجود شعوری ارادی تا چنین برداشتی دارد، بر اساس آن برداشت دارد عمل می کند.

حالا عقاید دینی هم همین جور است. تا می داند و حق هم هست، بر اساس آن می خواهد عمل کند، این اندیشه تمام زندگی او را رنگ می زند؛

[اندیشه‌ی معاد در متون دینی و تاثیر آن در سلوک]

مومن تا قبول کرد معاد را و همین اندیشه‌ای که عرض کردم دنیا ماندگار نیست و ابدی در پیش است و ما باید سر آن سفره‌ی اعمال خودمان بنشینیم، مومن چجوری نگاه می کند؟ همیشه در تعامل خودش چجوری است؟ هر جا، حالا بخواهد با خانم بداخلاقی کند چجوری است به نظر شما؟ همان موقع یاد همین مسئله هم هست. گاهی از صفحه‌ی ذهنش پاک می شود، گاهی توجه ندارد ولی اصلش همیشه هست، ولو حتی آن موقع اصلاً عصبانی شد، حرفی زد، ولی بعدش دوباره برمی گردد می گوید خب بالاخره ابدی در پیش داریم، اینجور هم که نباید حق و ناحق کرد، [حتی اگر] حق هم با من باشد من موظف نیستم اینجوری عمل کنم، چرا. تا این را می گوید، ببینید اصلاً چجوری می کند خودش را. چی دارد او را خط می دهد؟ این اندیشه. همین سر سفره؛ همین که از رسول الله شنید که سعد معاذ با آن وضعیت که ذاکر دائمی حضرت حق بود با "قل هو الله احد"، که نمی دانم جبرئیل در تشییع جنازه‌ی او شرکت کرد با چندین هزار ملائکه، نگاه کنید در روایت سعد معاذ [را] و آن وضعیت، رسول الله آن همه احترام ولی گفت همین الان دارد فشار می بیند؛ چرا؟ با خانواده بداخلاقی کرده. ببینید این اندیشه، اندیشه‌ی واضحی است؛ در اندیشه‌ی مومن اصلاً همیشه حاضر می شود.

خب ما این را چه کار باید بکنیم؟ چه باید بگوییم؟ باید بگوییم این اعتقاد، خود را به عمل می کشاند، به حکمت عملی می کشاند، به دستورات می کشاند و بعد بر اساس او برایش زیست رقم می زند چون انسان موجودی شعوری-ارادی است.

[بحث شیطان در قرآن و تاثیر آن در سلوک]

باز بگذارید یک نمونه‌ی دیگر بگویم: در مورد شیطان خب می بینید قرآن خیلی صحبت کرده و توضیح داده چرا شیطان با انسان چگونه هست و چرا کینه‌ی انسان را در دل دارد و این کینه‌ورزی‌اش را می‌خواهد تا روز قیامت هم می‌خواهد ادامه دهد و او دشمن انسان است؛ این را گفته؛ خب لازمه‌اش چیست؟ ما باید او را دشمن اتخاذ کنیم، او دشمن است [که] دارد به سمت ما می‌آید، قرآن کریم ببینید **آیه‌ی شش فاطر: "إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخَذُوهُ عَدُوًّا"**؛ دشمن شماست پس او را دشمن اتخاذ کنید؛ یعنی شما را بشکاند به یک تعامل؛ تا فهمیدی دشمن است، آدم باید موضع بگیرد دیگر؛ ببینید؛ ما این را می‌گوییم چی؟ این یک اعتقاد است، ولی یک اعتقادی است که دارد سر سفره‌ی عمل هم کشیده می‌شود. خب القاءات شیطانی می‌آید چه کنیم؟ **فاتخذوه عدوا**. او که دارد رخنه می‌کند، **فاتخذوه عدوا**. واضح نیست مگر؟ خیلی چیز صافی است به نظرم.

ما این‌ها را تعبیر می‌کنیم گمان نکنید فقط دارید یک دسته‌ای عقاید می‌شنوید، این پایه‌ی زیست و پایه‌ی پرورش انسانی است، در بحث‌های دینی؛ پایه است؛ بلکه لازم بین این‌ها تبدیل می‌شود به عمل و حکمت عملی؛ واضح هست دارم چه عرض می‌کنم؟

[ماجرای حضرت آدم در قرآن و تاثیر آن در سلوک]

حالا حتما این جریان حضرت آدم را در قرآن دیدید، بعضی‌ها می‌گویند خب یک داستان است، ولی باور کنید تمام آنچه که انسان می‌خواهد از عقاید و اندیشه‌ها و از بایدها و نبایدها در همین جا وجود دارد؛ چه تعاملی انسان با نفس اماره‌اش داشته باشد، چه تعاملی با شیطان داشته باشد، چه تعاملی با خدا داشته باشد، چه تعاملی با ملائکه باید داشته باشد، چه کار باید بکند، همه‌ی این‌ها توش هست، همین یک داستان.

چیه؟ همه‌اش این است: ما داریم برخی از چیزها را می‌خوانیم به عنوان یک دسته از عقاید، یک دسته از آموزه‌ها یک دسته از تعلیمات، ولی در دل او یک نوع زیست خوابیده.

[موثر بودن تمام معارف دینی در پرورش انسان]

حالا بگذارید من به سرعت من اینجا یک نتیجه بگیرم حالا، چون دیگر وقت نداریم زیاد نایستیم؛ این را عرض بکنم خدمت‌تان: از یک منظر تمام معارف دینی حیات‌بخش است و در لحظه لحظه‌ی زندگی انسان حاضر می‌شود. من معتقد نیستم هر چیز را که آدم باور کند، مثلاً بیابد، یک علمی پیدا کند، اینجوری است، نه، آموزه‌های دینی

اینجوری است، معارف دینی اینجوری است؛ مثلاً اگر من یک مسئله‌ی فیزیکی را بدانم انقدر در تعامل من اثر نگذارد؛ دقت بکنید؛ تعامل انسانی برای پرورش انسان و ساخت انسان دارم عرض می‌کنم. برای ساخت انسانی، آموزه‌های دینی بلا استثناء، -این را دارم می‌گویم من می‌دانم بعضی دوستان شاید بگویند فلان آموزه چگونه است- همه‌اش موثر است، همه‌اش در زندگی انسان و بلکه در لحظه لحظه‌ی زندگی انسان؛ یعنی شما اندیشه‌ی معاد را داشته باشید، لحظه‌لحظه‌ی زندگی‌تان را رقم می‌زند؛ شما اعتقاد به خدا باشد، لحظه‌لحظه‌ی زندگی‌تان را رقم می‌زند؛ اعتقاد به نبوت باشد، لحظه‌لحظه [زندگیتان را رقم می‌زند]، اگر انسان نبوت را بشناسد، یعنی در تعاملی که برقرار می‌کند، اصلاً در واقع، زیست انسانی زیست نبوی می‌شود؛ برای خودش توضیحی دارد و خودمان هم فی الجمله در بحث شریعت این را می‌فهمیم و در وحی می‌فهمیم، فی الجمله می‌فهمیم، ولی بیش از این‌هاست. در مورد امامت همین‌جور؛ در مورد ملائکه همین‌جور؛ در مورد شناخت انسان همین‌جور؛ یعنی آن‌هایی که دین به عنوان آموزه‌های دینی می‌گوید همه‌اش همین‌جور؛ این چیز عجیبی است؛

من برایم شگفت‌آور است همیشه می‌گویم چرا انقدر... یعنی دین می‌داند، یعنی به تعبیری روی جاهایی انگشت گذاشته که در حقیقت انسان و ساختن انسان موثر است؛ یعنی آموزه‌هایی که (کلمه مبهم)

[تمام معارف دینی، معارف واقعی و حقیقی]

و همه آموزه‌های حقیقی هم هست‌ها؛ بحث انگیزشی که برخی آقایان می‌گویند خدا فقط به خاطر انگیزش این‌جور [گفته است]؛ نه، نه، من همه‌ی این‌ها را حقیقت می‌دانم؛

همه حقیقت است، ولی گزینش حقیقتش حتی اثر دارد، حتی بحث‌های اخترفیزیکی که کرده اثر دارد، که برخی‌ها متوجه نمی‌شوند که این بحث‌هایی که ایشان در قرآن در مورد...؛ نه، اندیشه را یک‌جوری سامان داده که می‌شود "آیت"؛ اندیشه‌ی آیت و آیات الهی؛ دیدید دیگر در فرهنگ قرآن.

می‌خواهم بگویم آنچه که در شریعت آمده است به عنوان آموزه‌های تعلیمی پایه‌های زیست و پرورش انسانی است؛ واضح هست؟ و در لحظه‌لحظه‌ی زندگی انسان حاضر می‌شود و حیات‌بخش است و انسان احساس می‌کند با او دارد یک جور دیگر نگاه می‌کند. چرا؟ چون نحوه‌ی وجودش شعوری-ارادی است، این‌ها را تا می‌داند، این‌ها را اصلاً نوع همین نگاه...

فقط به شما بگویم: برخی‌ها گفتند تا شما هیچ چیز را قرآن خوب حل نکردی، فقط آموزه‌اش را درمورد دنیا، فقط در مورد دنیا، هیچی دیگر [هم] نه، کسی خوش [این را] بفهمد، همه چیز را فهمیده؛ یعنی راه زیست را یاد گرفته است. من نمی‌گویم قرآن فقط یکی گفته، هزاران گفته، ولی فقط همین یکی...؛ ببینید می‌خواهم ببینم چه کار می‌کند؛ یعنی تمام لحظات زندگی ما معنادار می‌شود، یک معنای دیگر پیدا کرد. واقعیتی است، حقیقتی است باید متذکر شوم، بسیار خب، افزون بر حقیقت دارد با ما چه می‌کند؟ تا این حقیقت را متذکر می‌شوند، در لحظه‌لحظه‌ی زندگی ما حاضر می‌شوند [و] اصلاً نوع نگاه ما به دنیا را تغییر می‌دهد؛ اصلاً فرق جوهری مومن با کافر همین اولاً همین دنیاست، همین دنیا را چجوری می‌فهمیم و همین دنیا برای ما چیست، قرار است چه کار کند با ما. حالا آن تعبیر متجر اولیای الهی، ممر، چند تا از این اندیشه‌هایی که در متن‌های دینی هست نگاه کنید ببینید چه می‌فهمید از آن. این را عرض می‌کنم می‌خواهم این را بگویم [که] لذا گمان نکنید اندیشه‌های اعتقادی دین و عارف دین فقط قرار است یک گوشه و پستو قرار بگیرد به اسم تعلیم در برابر تربیت، اصلاً نه، این زیرساخت تربیت است؛ دقت می‌کنید؟ بله، به من بگویید، می‌گویم نوع عقاید دینی زیرِ حول محور یک چیز جا می‌شود آن هم توحید، من می‌توانم تمام عقاید را جمع کنم، آن پابرجا، الان کاری به این ندارم، می‌خواهم بگویم عقاید دینی که الان گفته شده... این هم یک نمونه.

[ "واقعیت" و "درک موقعیت" در معارف دینی ]

یک مسئله‌ی دیگر هم بگویم که الان دیگر وقت زیاد نیست:

معارف دینی یک‌جوری است که ما را به درک موقعیت می‌کشاند، درک موقعیت؛ انسان برای تعامل نیازمند به درک موقعیت است.

[ توضیح "درک موقعیت" ]

تعبیر "درک موقعیت" را توضیح بدهم: درک واقعیت یعنی این واقعیت است اما یک وقت هست نسبتی که من با واقعیت پیدا می‌کنم من می‌گویم واقعیت، دقت کنید، یک وقت می‌گویم واقعیت، این واقعیت، ولی انسان در موقعیت تعامل می‌کند، دقت کنید چه عرض می‌کنم، بحث تعامل را دارم و بحث موقعیت، افزون بر واقعیت. ما یک واقعیتی داریم، توحید؛ درک این واقعیت به منزله‌ی موقعیت؛ موقعیت یعنی چی؟ انسان در چه موقعیتی قرار گرفت. تا این را کسی بفهمد، او را به تعامل می‌کشاند.

بینید، فرض کنید، من می خواهم حتی درک واقعیت گفتم، حالا من می خواهم بگویم چیزی که واقعی نیست، آدم احساس می کند گمان کند که این هست. این بچه‌ها را دیدید؟ بچه‌های کوچک گاهی غولی که تصویر می کنند و در تاریکی و این‌ها، هیچ احساس کردید چه کار می کنند؟ غلط است، واقعیتی هم ندارد، فقط برداشتش این است که یک غولی است در اینجا. نوع تعاملش چجوری می شود؟ تا درک این موقعیت می کند که نسبت به این غول در یک جایی قرار گرفته، چه کار می کند، چجور سر و صدا می کند، چجوری فرار می کند؛ این‌ها از چی پدید آمده؟ درک موقعیت. اما درک موقعیت بر اساس امر غیر واقعی بوده است. واقعیتی نبوده [ولی] ایشان خیال کرده [واقعیت دارد].

ولی حالا شما یک واقعیت [در نظر بگیرید]؛ در یک موقعیتی قرار بگیرید واقعا یک همچین غولی وجود داشته باشد؛ خوب است؟ یعنی واقعا دارم (کلمه مبهم)؛ وجود داشته باشد، تا درک این موقعیت کردید، شما را کشانده به این موقعیت. واقعیت، واقعیت است، ولی شما... موقعیت یعنی نسبت برقرار می شود یعنی شما می توانید بگویید من چه نسبتی با این واقعیت پیدا کردم. تا نسبت پیدا کردید، به سرعت شما را به این نسبت...؛ درک نسبت و درک موقعیت، شما را به نسبت گیری می کشاند، یعنی به تعامل می کشاند و این هم خیلی مهم است به نظر من؛ یعنی چی؟

مثلاً الان نگاه کنید من چند تا را می گویم شما (کلمه مبهم):

همه‌ی ما از خدا آمدیم به سمت خدا می رویم و با خدا هستیم؛ *انا لله و انا الیه راجعون*؛ *هو معکم*؛ یک واقعیتی را درک کردیم، ولی یک موقعیتی هم احساس می کنیم. قرآن اتفاقاً به موقعیت‌ها هم اشاره کرده است و نه فقط واقعیت‌ها را گفته، [بلکه] موقعیت‌ها را هم گفته است؛ یعنی یک واقعیتی است به اسم خدا، مبدأ همه هست ولی یک توضیح هم می دهد که حالت موقعیت پیدا می کند. موقعیت چیست؟ *انا لله و انا الیه راجعون*؛ *هو معکم*؛ که شهید مطهری از آن تعبیر می کرد هویت از اوایی و به سوی اوایی و با اوایی؛ ایشان اینجوری تعبیر کرد؛ دقت می کنید؟ این درک موقعیت است. چنین درک موقعیتی و درک عظمت او شما را به چه می کشاند؟ به تعامل، به نسبت گیری. عظمت از آن سو بینید و ربوبیت بینید از این سو چه می بینید؟ عبودیت. این‌ها همه تعبیر می کنیم درک موقعیت. که در متن‌های دینی افزون بر گفتن مسئله‌ی اعتقادی توحید، به سرعت تبدیل کرده به اندیشه‌ی موقعیت؛ عبودیت اندیشه‌ی موقعیت است؛ ما بنده هستیم؛ دقت کنید چه عرض می کنم؛ اصلش حقیقتش چیست؟ حقیقتش توحید است، مبدأ هستی است، ولی نسبتی هم اشیاء با او پیدا می کنند بله؛ تا آن نسبت را توضیح می دهد می شود موقعیت و این درک موقعیت را خدا به ما داده مثلاً. تا درک موقعیت می کنید نسبت گیری می کنید.

نسبت‌گیری یعنی چی؟ یعنی شما همین که بفهمید خدا عظمت دارد و ربّ شماست، شما چه می‌شوید؟ ما بنده‌ی او [می‌شویم]. ببینید چه نسبتی برقرار کردید؛ تا این را فهمیدید، این تعامل نمی‌آورد؟

افزون بر آن بیانِ اوّل می‌خواهیم به این بیانِ دوّم اشاره کنیم. در این بیانِ دوّم می‌خواهیم این را بگوییم: دقت کنید خیلی از آموزه‌های دینی، خیلی از معارف دینی، افزون بر بیانِ واقعیت، موقعیت را هم گفته، موقعیت را؛ یعنی مثلاً جوری توضیح داده که یک وضعیت درست می‌کند افزون بر واقعیت، مثلاً نسبتِ خدا با انسان درست می‌شود در آن. تا این را درست کردید، این می‌شود این درک، انسان را به نسبت‌گیری می‌کشد، یعنی باید یک موضعی بگیری، یک تعاملی کنی، یک ارتباطی... یا دور شوی یا نزدیک شوی یا بپذیری یا کرنش کنی یا تمرّد کنی؛ این‌ها؛ این‌ها؛ این‌ها را ما می‌گوییم چی؟ نسبت‌گیری. واضح هست؟ آموزه‌های دینی ما در معارف که متاسفانه از بس ما این را به شکلِ تعلیمات و عقاید درآوردیم، همیشه این فضای موقعیت را زیاد در آن به چشم نیاوردیم، ولی فضای موقعیت در متن دینی فراوان است، یعنی فقط نخواست بگوید خداست، [بلکه] گفت ما بنده هستیم، نسبت‌سازی کرده است؛ فقط نگفته است خداست اصل هستی، [بلکه] گفته *انا لله و انا الیه راجعون*، *هو معکم*، نسبت‌سازی کرده، و چنین درک‌های موقعیت که من حالا یواش‌یواش یک‌کمی بگویم... بنده خدایی می‌گفت فقط شما یک لحظه بیفتید در تصویرِ عظمت خدا ببینید چجوری حقیر می‌شوید و چجوری شما را به کرنش و سجده وامی‌دارد، همین خودش، هیچی دیگر نه، که می‌گویند رسول الله عظمتِ حق را دید به رکوع رفت و به غشوه دچار شد و گفت سبحان ربی العظیم و بحمدہ گفته به همین شکل است.

پس این را هم که نگاه می‌کنیم باز از دلِ آن یک نکته در می‌آوریم و آن نکته چیست؟ ما تمام معارف را فقط صرفاً تعلیمات نمی‌دانیم، هست و ذهن را می‌سازد و جان را می‌سازد و بلکه جان را خوش می‌سازد که تقویت می‌شود، که ان‌شاءالله عرض می‌کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۱ (۳) (۱۳، ۷، ۱۳۹۸ / ۶ صفر / شنبه)

اسماء حسنی و تعامل سلوکی

باید دانست که اعتقادات در فضای سلوک و پرورش خیلی مهم است.

اول گفتیم انسان ناقص است و باید خودش را بسازد.



پرورش نیاز دارد به حقایق و معارف دینی.

معارف دینی لوازم و نتایج بینی در فضای سلوکی و عملی دارد. به راحتی می شود گفت که از دل معارف دینی نتیجه عملی گرفت.

دسته ای از این اعتقادات که هست، بلافاصله نتیجه عملی دارد.

ذکر یک نمونه

ضمن بحث توکل در بحث امام

بر اساس چند اعتقاد، یک کنش خواهی داشت:

۱. اعتقاد به علم خدا. ۲. اعتقاد به قدرت خدا. ۳. اعتقاد به جود خدا. ۴. اعتقاد به محبت متوکل.

این ۴ اعتقاد تبدیل می شود به توکل. علم دارد و قدرت و جود دارد و محبت دارد به کسی که به او اعتماد می کند و توکل می کند، این ۴ امر به سرعت تبدیل می شود به حقیقت توکل.

از ۴ مساله اعتقادی نتیجه عملی گرفته شده است.

برخی توکل را با دو یا سه عنصر درست می کنند.

به بیان حضرت امام ره رجوع کنید. این می شود زایش عمل بر حسب اعتقاد. یا تعامل بر حسب عقیده.

که تعامل است.

مقدمه دوم: انسان در موقعیت

معارف دینی برای انسان درک موقعیت می آورد و درک موقعیت باعث می شود که یک نسبت گیری ویژه کند و تعاملی ویژه درست شود.

توضیح دادیم که موقعیت غیر از واقعیت است. گاه ما یک نسبتی با واقعیت پیدا می کنیم. که این نسبت پیدا کردن با واقعیت می شود موقعیت.

متون دینی در این خصوص خیلی عجیب است. در عین حالی که واقعیات را می گوید، تبدیلهش می کند به موقعیت.

خدا مالک عالم است، به سرعت نتیجه می گیرد که پس انسان بنده خداست. پس همه می شوند بنده خدا و انسان هم می شود بنده خدا.

این موقعیت را دین می گوید که وقتی توحید را مطرح کرد، نسبت انسان با توحید نیز مطرح می کند. تا چنین نسبتی باشد، باید تعاملی صورت بگیرد.

این بحث خیلی مهم است. که با دانستنش، وقتی حقایقی مطرح شده است، باید دید که این حقایق را تبدیل به موقعیت کرده است یا خیر؟

مثلا جریان دعا را که مطرح کرده است، از قرب حق به بنده و سمیع بودن، سریع تبدیل کرده است به مجیب بودن.

این یک چیزی است که چشم را تیز می کند. در متن دینی افزون بر این که نتیجه منطقی گرفته است، ببینید که آیا انسان را در موقعیت قرار داده است یا خیر؟

این را می گوئیم موقعیت که انسان را در موقعیت می اندازد. مثلا: من در قم هستم، قم هم اینجوری است، این خودش یک تعامل ویژه به دنبال می آورد.

آدم گاه از جایی به جایی می رود، احساس سردرگمی می کند، ولی گاه سردرگمی نیست، بلکه موقعیت را خوب درک می کند.

نسبت به توحید و معاد و انسان کامل و... نسبت به دشمنان درونی و بیرونی و دوستان درونی و بیرونی، هرچه باشد از این دست کارها در فرهنگ قرآنی زیاد است.

موقعیت های دین: موقعیت های کلان

دین نوعا موقعیت های کلان می سازد.

و بر اساس این موقعیت های کلان، موقعیت های خرد را می سازد.

فارابی یک بیان خوشی دارد:

دین همیشه مستبطن به فلسفه است و انبیاء چون قدرت روحی و فلسفی دارند، در کنار تبیین معارف با قدرت تخیلی که دارند، این برای همگان آسان کنند. حقایق فلسفی را به زبانی می گویند که همه می فهمند.

اصل رمز این است.

حقایق کلان فلسفی با رویکرد عمومی است. متن دینی حقایق کلان که می گوید، حقایق کلان همیشه موقعیت کلان هم می سازد.

تا در باب خدا را درست می کند و نسبت ما با خدا را درست می کند، صحبت امروز و فردا است؟ خیر بلکه تا قیامتمان است.

در موقعیت کلان، زمان و مکان محو می شود. دین حقایق کلان فلسفی را گفته است منتهی با یک زبان عمومی.

حقایق کلان را می آورد، موقعیت کلان درست می شود. انسان مومن هیچ وقت از این در نمی رود. ولی تا به آن توجه می کند، موقعیت ساز است و موقعیت کلان را می سازد.

شخصی گناهکار آمد نزد حضرت و گفت من گناهم می کنم، چه کنم؟ حضرت فرمود: اولاً جایی گناه کن که آنجا نباشد. با احسان خدا گناه نکن و... ۵ امر را فرمود.

این ۵ امر، کلان است و حیطة ای را می گیرد که هیچ از آن در نمی رود.

### ضرورت تلاش و کار کردن در باب معارف

خیلی باید معارف را کار کرد، این معارف را بگذارید به جانتان بخورد، خیلی کار می رسد. اگر آدم می افتد در این معارف می بیند که جوری است که آدم را می بلعد. چون موقعیت و واقعیت کلان است و موقعیت کلان خیلی مایه تحول است.

هیچ جا از دست موقعیت کلان در نمی رود.

ببینید که شریعت چه نسبتی برای انسا با خدا و اهل بیت می سازد. درست مثل این که من هر روز با حجت خدا هستم. او در بین ما هست، و او حاضر است ما هستیم که غایبیم.

بنده خدایی می گفت: ما در قوس صعود به خدا نیاز داریم!

کسی به او گفت: چه می گویی؟! هم در قوس نزول و هم اینک و هم در قوس صعود به اهل بیت نیاز داریم. بیانی که حافظ دارد: دل می رود ز دستم....

برخی این گونه اند تا یاد و نام اهل بیت می آید، دلشان از دست می رود

تقاضا می کنم از سروران که معارف دینی را هر روزه بشنویم. چون غفلت به سراغمان می آید. این معارف یک نوع ذکر است و به جانمان می خورد.

انسان به تذکر نیاز دارد. ما گاهی ایمانش را داریم، حاجتش را داریم، ولی نیاز به تذکر داریم. که اثرش عجیب است و تعامل شدید. و حتی: تا این عقاید جدی شد، تعامل ها سنگین عمیق جدی می شود.

اگر کسی بیاید از نظر معارفی بالا، خیلی موثر است.

اصلا خیز دین برای این که انسان را به اوج برساند، انسان را با ایمان و عقاید درست می کند نه باعمل.

اصل دین ایمان است، بعدش عمل در کار است.

قرآن یک سیزدهم در باب عمل است ولی ما بقی اش در باب معارف است.

یا این توضیح تا کنون:

تعامل بر حسب نتیجه. یعنی نتیجه اعتقاد عمل است.

اما بعدش تعامل بر حسب موقعیت را توضیح دادیم.

## مقدمه سوم: تعامل بر حسب چهارچوب

انسان موجودی شعوری ارادی است. بر خلاف مثل سنگ که یک طبیعت لختی است که اینجا افتاده است. مثلاً پا به این سنگ بخورد، سنگ حرکت می کند اما حرکتش شعوری-ارادی نیست. از او توقع بیش از حرکت فیزیکی نیست. ولی انسان موجودی شعوری-ارادی است و شعور و اراده انسان عقلی و کلی است.

انسان تا بخواهد اقدام کند چگونه اقدام می کند؟ به حسب فهمی که دارد اقدام می کند. انسان اولاً تا می فهمد و دریافت دارد و به اندیشه ای می رسد، انجام می دهد. مثلاً: از منزل آمدید این مسجد تا مطلبی را بشنوید. از اول چه تصویری دارید؟

این که می آیم و بحث هایی پیش می آید. انسان بدون تصویر داشتن، اصلاً حرکت نمی کند.

جایی که انسان می گوید: گرسنه ام غذا بخورم یا بروم فلانجا مطلبی را یاد بگیرم. یعنی: تصویری می کند و شعوری دارد و اراده می کند.

اراده انسانی در راستای شعورش عمل می کند.

مثال: شما در خیابان رانندگی می کنید و کسی را از جلو می بینید که این شخص گویا رانندگی بلد نیست و کج و کوله رانندگی می کند و لذا احساس امنیت نمی کنید و از او فاصله می گیرید و دور می شوید.

چرا؟ چون شعور و اراده در کار انسان هست.

که اگر نمی داشت، مثل دو سنگ به هم می خوردند.

این را تعبیر می کنیم: انسان در کنش ارادی اش به شدت معنایی است و معناگرا است. باید در او معنی موج زند.

ما این را تعبیر می کنیم: هویت شعوری ارادی معنایی.

معنایش این است: انسان همیشه بر اساس دریافتی که از واقعیت دارد شروع به کار می کند. وقتی این شد، در مورد کل هستی همین گونه خواهد بود. کسی خدا را نشناخت، چنین چیزی در تعامل زندگی اش نمی آید.

چرا؟ چون اصلاً چنین واقعیت را به حقیقته در نیافت. کسی تا چنین واقعیتی را قبول نکرد، همین برایش چهارچوب معنایی درست می‌کند که من تعبیر می‌کنم: تعامل بر اساس چهارچوب.

معارف دینی برای انسان چهارچوب درست می‌کند.

صحبت بر سر نحوه وجودی شعوری ارادی انسان است. چاره‌ای جز این نیست. لذا باید همیشه فهمش از واقعیت کامل باشد.

حال به راحتی می‌توانیم بحث‌هایی که چرا باید در باب معارف کار کنیم؟

تا این‌ها را قبول کنیم، به راحتی میتوان گفت: معارف را دست‌کن‌نگیر در تعامل و سلوک و پرورش. بلکه بنیاد است و موقعیت ساز و چهارچوب ساز است.

مقدمه چهارم: تعامل بودن نفس معارف و عواطف برخاسته از آن

بلکه می‌شود جلوتر رفت. اگر سه مقدمه قبل مطرح نباشد، نفس معارف را انسان باور می‌کند و عواطفی بر اساس او پدید می‌آید، نفس خود این، تعامل است.

احساس نکنید که حتماً باید به مرحله عمل بکشد، بلکه نفس دانستن عقاید و باورکردن عقاید خودش عمل است.

جهات سه گانه ایمان

گفتیم ایمان سه جنبه دارد: ۱. معرفتی. ۲. گرایشی. ۳. کنشی.

۱. معرفتی: که دانستن است.

۲. گرایش: که من باید بپذیرم. که این کنش قلبی است و گفته شد و نشان داده شد از متون دینی که ایمان کنش قلبی است. با آن می‌جنگم و لذا گفته شده است که باید مراقب بود که انسان ایمان را از دست ندهد. گاه سر صحنه باید جنگید که این یعنی: کنش. انکار یعنی کنش.

این هم تعامل است و گفتیم: ایمان مغز روح را می‌سازد و عمل سطح روح را.

این چیزهایی که عرفا دارند: ایمان، توکل، شهود و....

ایمان خودساختن است و بلکه مغز کار است و مغز حقیقت انسان به ایمانش است و بلکه آقایان گفته اند: مقصود اصلی این است. که ضمن آیه شریفه «إليه يصعد الكلم الطيب و العمل الصالح يرفعه» کار اصلی صعود، ایمان است.

اصلش این است: آن موقعی که ما داریم این معرفت را در دل قرار می دهیم، اصل این کار برای دل است و اتصال اصلی با خدا و نبی، معرفت و ایمان است.

ایمان خودش یک نوع ساختن است. گوهر ایمان در ما بنشیند.

به نظر شما فرق سلمان با ابوذر در چیست؟

علامه طباطبایی یک بحثی دارد: از یک جهت شاگردان انبیاء با انبیاء در عمل یکسانند و هیچ فرقی ندارند، ولی فرق در معرفت و ایمان است.

هرجا مومنی هست، شاخه ای از شاخه های ایمان امیر المومنین است. ایمانی که تبدیل شد به یقین، قبل از سکینه و بعد از سکینه.

این ها فرقی از زمین تا آسمان است.

بله چنین ایمانی گاه با عمل تکمیل می شود.

عواطف برخاسته از ایمان

اعتقاد به خدا بیاید، ببینید خوف و رجا می آید یا خیر؟

خود این اعتقاد است که خوف و رجا را می آورد. تا این را درست می کنید، لذا جایگاه معارف را کم نمی گیرید. و با این منظر خود معارف جزء کار می شود. و خود ایمان جزء تعامل و پرورش است.

نتیجه گیری

اگر کسی این کار را کرد نتیجه:

در نهایت سلوک و معرفت یکی می شود. حتی عمل نهایتش می شود معرفت، که بعد معرفتی و عملی در نفس معرفت خوابیده است. که در مراحل نهایی حق الیقینی است که سلوک خودش می شود معرفت. نه این که حکمت عملی و نظری از هم جدا باشند.

صدار مرحله چهارم حکمت عملی را حکمت نظری دانسته است.

این نشان می دهد که معارف از هر جهت جدی است. چه به لحاظ

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۲ (۴) (۱۱، ۸، ۱۳۹۸ / ۴ ربیع الاول / شنبه)

از یک منظر کل قرآن تمام مباحثش می شود سلوک، گرچه قرآن چهار پنجمش معارفی است، از یک جهت تمام این مباحث معارفی، سلوکی هم حساب می شوند.

کل معارف با این که فضای معرفتی اش شاخص و بارز است به لحاظ معرفتی نه به لحاظ سلوکی، این را درست می کند و باید باشد و اصل هم هست. و بلکه باید همه چیز به معرفت ختم شود، در عین حال تمام مباحث معارفی می تواند به صورت سلوکی معنی شود و تفسیر شود.

معرفت گاه خودش و گاه با یک واسطه و گاه با چند واسطه به سلوک و عمل منتهی می شود.

در نهایت سلوک باید به معرفت ختم شود. که سلوک و معرفت می شوند یکی.

که صدرا التفات پیدا کرده است در این سیری که عارفان می دهند که سلوک باید کرد و دید: در فضای فلسفه می گوید: حکمت نظری چیزی است و حکمت عملی چیزی است. در عمل از معرفت استفاده می کنید ولی هیچ وقت نمی شود حکمت نظری.

در مفاتیح الغیب توضیح می دهد: در نهایت حکمت عملی منجر به حکمت عملی شود. آنجا یک چیز سه گانه می گوید...

لذا در حجت خدا این دو در نهایت یکی است و در سطوح پایین تر، سلوک و عمل جدای از هم هستند.



مقدمه اول تمام شد.

این نوعی خط می دهد در فهم اسرار قرآنی و مباحث دینی. استفاده هایی که در آیات شده است و مغفول مانده است.

در دل سلوک حقایق معرفتی موج می زند.

### مقدمه دوم: اسماء الهی

که این را باید در عرفان نظری خواند. حل بسیاری از اسرار در عرفان نظری است. حتی صدرا با این که صدرا فلسفه را به سطح عرفان رسید، وقتی به بحث اسماء می رسد فلسفه اش حقیر است. لذا آن کاری که صدرا انجام داده است، به همان سبک به بحث اسماء نرسید و آن ها را نپرداخته است. لذا جا دارد امتداد شود از ذات چرا به تعین اول، و بعد چرا تعین ثانی و بعد چرا اعیان و بعد اسماء و بعد نشأه عقلی و.... حتی تحلیل های فلسفی اسماء و ارتباط آن ها با هم و..

سلطان بحث اسماء، عرفان نظری است.

علامه مجلسی پدر، نامه ای دارد به ملاطاهر قمی، که ایشان اشکال داشت که چرا به سمت عرفان می روید و به سمت کفریات می روید؟

مرحوم مجلسی پدر در پاسخ می گوید: ما اگر عرفان نظری را کنار بگذاریم و ابن عربی را کنار بگذاریم، بحث اسماء حسنای الهی را نمی توانیم حل کنیم. چگونه از پس این ها بدون این مباحث بر بیایم؟!

در متون دینی بحث اسماء الله هست که به شکل حقایق وجودی خارجی است.

اصلش این است که یک حرفی قرآنی و اهل بیته است و در عین حال عرفاء اصطلاح گذاشتند و به آن پرداختند.

### اسم و اسم الاسم

اسم تکوینی: مثل الرحمن در مورد خداوند متعال. القدير، العليم، الخالق، الباری، المصور و ....

اسم لفظی (اسم الاسم): همین الفاظی که هست. اصل الفاظ هست که اشاره دارد به آن حقایق.

گاهی الفاظ موثر است و در جای خودش اثر دارد.

این الفاظ که اسم عرفی یا اسم لفظی است. این ها در تعبیر عرفی وجود دارد، ولی تا گفته می شود: فله الاسماء الحسنی، به ذهن این اسماء لفظی می آید.

اما کمی جلوتر برویم، صحبت اسم تکوینی و حقیقی را نباید کرد؟

آنجا که خدا را با مجیب می خوانیم و خدا اجابت می کند، فقط لفظ مجیب است یا واقعا خاصیت اجابت هست؟

این اسم تکوینی است.

یا أنت السميع، أنت البصير و ... اما آیا حقیقتا خداوند می شنود؟ خدا سمیع است گفته شده است، سمیع و مجیب و قریب، در دعاها گفته شده است که بگویید.

«إذا سألك عبادي عني فإني قريب ...»

حقیقت قرب آنجا وجود دارد. لذا ما با قرب حقیقی و قریب حقیقی روبرویم افزو بر لفظ قریب.

یک لفظ قریب داریم و یک حقیقت قریب داریم. این حقیقت را می گویند اسم تکوینی در برابر اسم لفظی.

اما چرا به این می گویند اسم؟ که این را عرفا توضیح داده اند که متن دینی چگونه حقیقتا به معنای حقیقی اسم می گوید اسم. اسم حقیقی آن حقایق تکوینی است.

اسم حقیقی و تکوینی در برابر اسم عرفی.

هر دو هم در شریعت هست. که ما واقعا باید لب بجنبانیم و اسم لفظی را هم بگوییم. ولی در کنارش اسم حقیقی هم هست.

عرفا به اسم لفظی می گویند: اسم الاسم. و به اسم حقیقی و تکوینی می گویند: اسم. که این لفظ اسم الاسم است.

حقیقت حیّ و قریب و رحمن و سمیع و بصیر و مجیب و...

آنجا که مومن با خداوند ارتباط برقرار می کند و مواجهه وجودی صورت می گیرد، احساس می کند که فراخنای دلش را هم پرکرده است و الا قریب نمی شود. همانجا این حال و حسّ دارد.

حس که می گویم چون ابتدا به صورت ایمان به غیب است و خدا را حس می کنیم.

وقتی مواجهه وجودی حقیقی رخ می دهد احساس می کنیم که واقعا بر خداییم (قریب) و او می شنود و اجابت می کند (مجیب).

تکثر اسماء الهی

خدا که یکی است، ولی چرا یکجا می شود قریب و یکجا سمیع و یکجا علیم و یکجا متکلم و...

خداوند حقیقتا یک حقیقت است ولی با مومنان به گونه ای و با منافقان به گونه ای دیگر رفتار می کند. یکجا می شنود و یکجا حرف می زند.

این یکتای احد واحد همه را در خودش دارد ولی در جاهایی جلوه می کند به حسب حال و مقامی.

آیت الله عظمای بهجت تعبیر می کند: ما وقتی غذا می خواهیم نباید بگوییم خدایا مرا هدایت کن! یا من نمک می خواهم نباید بگوییم خدایا من برنج می خواهم.

یعنی موقعیت من وقعت اسم هادی نیست، بلکه موقعیت اسم رازق یا مطعم است.

احد واحد و واحدقهار، یکی است و دومی هم ندارد. ده جور جلوه می کند و بروز می کند به حسب موقعیت است. به حسب اصل ذاتش همه در ذاتش هست.

در واقع اسم یک ذات است با بروزهای متعدد. هر جا شأن و حالی از خودش را نشان می دهد. و الا به حسب ذات همه صفات را در خودش دارد.

لذا گفته اند: اسم عبارتست از ذات مع صفة و تعین و تجلّ خاص.

در ذات هیچ صفتی بر صفت دیگر غلبه ندارد. و همه علی السویه است ولی به حسب احوال و موقعیت اسم و حالی را غلبه می دهد. ذات تغییر نمی کند ولی احوال و اسمائش به حسب موقعیت تغییر می کند.

به حسب موقعیتی سمیع و به حسب موقعیتی متکلم است.

تا خودش را می بینید هیچ غلبه اسمی ندارد. چون همه را دارد. هدایت و رزاقیت و سمیع و بصیر را همه در خودش دارد، در تمام موقعیت های هست اعم از عالم ماده و وراء آن.

در خودش که همه علی السویه است. اینجا اسم ندارد، اما آنجا که موقعیت ها متفاوت است، هر یک از این اسماء بروز پیدا می کند. که ذات مع صفة خاصه. که برخی گفته اند: این صفات اضافه اشراقیه است نسبت به خداوند متعال که می شود ذات مع تجلّ و صفة خاص.

بحث اسماء حسنی با ذات أحد واحد باید ...

تا این را گفتید: حق است و جلوه ها و بروزات او. هر بروزی اسمی خاص پیدا می کند. به لحاظ ذات احد واحد است و همه اسماء در آن علی السویه است و هیچ غلبه ای وجود ندارد.

نفس در خودش همه این ها را دارد ولی بعد بروز پیدا می کند. نفس به لحاظ بطنان و حقیقت خودش همه قوا را دارد و هیچ یک بر دیگری غلبه ندارد. لذا وقتی کسی با او صحبت می کند او می شنود و سمیع است. کی می تواند بشنود؟ وقتی که خاصیت سمعی داشته باشد.

اسماء حقیقی و تکوینی ذات است با جلوه هایش.

کسی این را بفهمد، یک رمزی به دست آورده است: وقتی رسیدیم به بحث دعا، «اذا سألك عبادي عني فإني قريب» به لحاظ تکوینی به چه چیزی اشاره می کنیم؟ حال ما در دعا چگونه است؟ احساس می کنیم که ذات دارد صدایمان را می شنود. یعنی جلوه شنیدن حق را می یابیم. و وقتی آمده و بعد از دو روز مشکلش به صورتی خارق العاده حل شده است، اجابت خدا را در دل این عمل می بیند که به لحاظ روال طبیعی حل نمی شد و یک دفعه می بیند که حل شد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۳ (۵) (۱۸، ۸، ۱۳۹۸ / ۱۱ ربیع الاول / شنبه)

مقدمه دوم: حقیقت اسماء الهی

که حقیقت اسماء الهی چیست و فرقی با اسم الاسم چیست؟ گاهی اسم لفظی می‌گوییم و گاه اسماء الله حقیقی را می‌گوییم.

حضرت حق دارای اسماء حقیقی است و به حسب مواقع و موارد، این اسماء بروز پیدا می‌کند. جایی شخصی نیازمند روزی است رزاق جلوه می‌کند و جایی شخص نیاز به هدایت دارد، اسم هادی جلوه می‌کند و... در روایت هست که «سمیع و بصیر بأحدیه ذاته» که همه را با احدیت ذاتش جمع کرده است. هر جا را که نگاه کنید،

اسم می‌شود: ذات مع صغه خاصه.

به جدّ در متن هستی رزاقیت کار می‌رسد می‌شود رازق، رحمانیت کار می‌رسد می‌شود رحمن و...

انسان که این را می‌بیند، می‌گوید: ای خدا چقدر زیبا به من علم دادی. حق یک اعطا و جلوه ای دارد. این‌ها را می‌گوییم: اسماء حسنی. همیشه حق با جلواتش کار می‌رسد. تا بروز پیدا می‌کند که منشأ کاری است در موقعیت، این می‌شود اسماء الهی.

اقسام اسماء الهی

خیلی کوتاه می‌گوییم تا بعداً استفاده کنیم.

اینجا انواع بحث هست. این خیلی کمک می‌کند. هر علمی با تقسیمات مفیدش خیلی می‌تواند موثر باشد. اولین تقسیمات در صرف و نحو خیلی مهم است. در فقه و اصول هم همین طور است. هر بحث لفظی هم برای خودش تقسیماتی دارد. ما گاه شیئی را می‌بینیم...

آدم با تقسیمات به خیلی مطالب می تواند برسد. مثلا من خودم در مورد بو، تصویری نداشتم، ولی از راه تقسیم توانستم به نکاتی در این خصوص برسیم. مثلا بوی گرم و سرد، ابتدا اصلا معنی نداشت ولی بعد معنی پیدا کرد.

واقعا دسته بندی هایی را احتیاج داریم. عرفا در این زمینه خیلی زحمت کشیدند و اسماء الله در دستگاه ایشان خیلی سامان یافته است.

یکی از مهم ترین تقسیم ها، تقسیم اسم به کلی و جزئی است. گاه می بینیم که خداوند چطور غفور را ذیل رحیم می برد.

### ۱. اسم کلی و جزئی

هر اسمی که سعه بیشتری دارد و می تواند اسمائی را زیر پرش بگیرد، این می شود اسم کلی.

گاه صفت در یک اسم آن قدر عام است که می تواند صفاتی را زیر پر خودش بگیرد. مثلا علیم، سمیع، بصیر. سمع هم یک علم است ولی مربوط به مسموعات. بصیر هم علم است مربوط به مبصرات. علیم هم علم است ولی علم مطلق. علیم بسمعه و ببصره و بخبرویته و... لذا سمیع وعلیم وخبیر و... ذیل علم قرار می گیرند. لذا علیم اسمی کلی و آن اسماء نسبت به این اسم جزئی هستند.

علم خدا گاه علمی است که به بصر و ابصار خداوند تعلق گرفته است. و الله یسمع تحاورکما. این خودش یک علم است. اگر کسی این را خوب یاد بگیرد، اسماء الله به شکل شجره ای در می آید.

علامه در رساله توحیدی اش شجره ای را ترسیم کرده است مثلا: الله ابتدا، بعد ذوالجلال و الاکرام و بعد قیوم و...

این ریشه دارد در این نگاه کلیت و جزئیت.

مثلا: رحمن و رثوف. این ها چه نسبتی با هم دارند. رحمن یک رحمت گسترده است و رثوف هم یک شعبه ای از آن است.

بحث دیگری است به نام: قریب الافق بودن اسماء که روی این هم باید کار کرد.

به لحاظ تعامل سلوکی باید این التفات را داشت، و قرار نیست به شکل شجره ای توضیح دهیم، ولی برخی از اسماء را خواهیم گفت تا این التفات باشد که اسماء تقسیماتی دارد. بررسی شجره ای اسماء مربوط به علم الاسماء است.

کلی ترین اسم، الله است و بعد برخی می گویند رحمن و...

خود همین یک علم است.

پس یکی از تقسیمات تقسیم اسم به کلی و جزئی است. یک اسمی که می گوئیم بدانیم ذیل چه اسمی است. فواید فراوانی دارد این اسماء الله. گاه یک اسم گفته می شود و ناچار می شویم تمام اسماء ذیل آن را به سرعت بگوئیم. بدانیم که بحث چیست.

## ۲. اسماء جمالی و جلالی

که ناظر است به قرآن که آمده است ذا الجلال و الاکرام.

اسماء جلالی: هیبت می آورد و حریم سازی دارد.

اسماء جلالی: انس می آورد و انسان را به حریم راه می دهد.

در همین معنی هم بار سلوکی دارد. که جمالی نظر دارد به زیبایی ها و موجب انس و عشق می شود.

و جلال به آن ترفعی که پیدا می کند اشاره دارد. در جلال ایجاد هیبت و قاهریت می کند

این باعث می شود یکی از بحث ها این باشد: یک دور اسماء جمالی گفته شود و آثار جمالی اش گفته شود. و آثار سلوکی فراوان دارد.

## ۳. اسماء معرفتی و سلوکی

ما اسمائی داریم که بار معرفتی اش زیاد است و اسمائی داریم که بار سلوکی اش زیاد است.

این نکته به لحاظ بحثی که داریم به درد می خورد. برخی از اسماء از ابتدا حال و هوایش، حال و هوای تعامل خدا با بنده است.

ولی دسته ای از اسماء است که نکاتی معرفتی در مورد خداوند متعال می گوید. اسمائی که بار معرفتی دارد.

مثل غفور. که پوشاندن گناه پس از گناه است. این بار سلوکی دارد.

الحق، بار معرفتی دارد که او حق است و محقق است. این اسماء لوازم بسیاری در فضای سلوکی دارند.

بعضی از اسماء هستند که حالت سلوکی و حالت معرفتی اش بینابین است. مثلاً: ربّ در برخی معانی فضای سلوکی دارد و در برخی معانی فضای معرفتی دارد و در برخی معانی فضای بین بین دارد.

این باعث شد یکی از کارهایی که آقایان عرفا می کنند این است: اسمائی که بار سلوکی دارد، جوری معنی می کنند که تماماً وجودی می شود به گونه ای که ربطی به سلوک ندارد. که طبق مبنای تأویل طولی یا عرضی صورت می گیرد.

پس برخی از اسماء بار سلوکی غلیظ دارد. وقتی اینجور شد، لذا مهم ترین تفسیر و بیانی که در مورد آن صفت دارید، باید به صورت سلوکی باشد. اینجا خیلی خوش بستر در غفور بستر سلوکی و تعامل با خدا است.

غفور، شکور، رحمن و... صفت رحمن از جهت وجودی معنی دارد ولی از جهت سلوکی اسرار فراوانی در آن نفهفته است و آثار بسیاری دارد.

یاد بگیریم که چگونه حتی اسمائی که سلوکی است وجودی بفهمیم برای کارهای عرفان نظری، و اسمائی که وجودی است سلوکی بفهمیم برای کارهای سلوکی.

مثلاً رحمتی وسعت کل شیء یک فضای وجودی به ما می دهد. و آنجا که می فرماید: لا تقنطوا من رحمه الله، اینجا بستر، بستر سلوکی غلیظ است.

اگر کسی این کار را انجام دهد، می شود یک دور کل قرآن را تفسیر کرد با بار وجودی و یک دور تفسیر قرآن با بار سلوکی.

- لزوماً هر اسم فعلی سلوکی نیست. مثل خالق.



#### ۴. اسماء ذات، صفات، افعال

این تقسیم بندی با آن توضیحی که دادیم در مورد اسماء ذاتی و صفاتی و افعالی در بحث تفسیر. این تقسیم را اگر بدانید خیلی کار می رسد.

بر اساس توحید افعالی تمام آن چه هست فعل حق است.

و تمام صفات، ریشه در صفات حق دارد.

و تمام ذوات ریشه دارد در ذات الهی.

هیچ فعلی نیست که فعل حق نباشد، بر اساس توحید افعالی. قل: کلٌّ من عندالله.

تمام افعال انسانی ریشه در صفات او دارد و صفات او هم ریشه در صفات الهی دارد.

همه صفات هم ریشه در ذوات دارد، ذوات هم که همه فانی در ذات الهی است که در ذات الهی جمع شده است که: این ما تولّوا، فثمَّ وجه الله.

ما اگر بفهمیم که است، اسم فعل یا صفات یا ذاتی است، این خیلی کمک می کند.

ما گاه معرفت به اسماء ذاتی پیدا می کنیم که آثار دارد، بدانیم که غیر از اسماء صفات و افعال است. این به ما کمک می کند در ادبیات دادن و تحلیل کردن.

در شرح فصوص قیصری، اسماء کلی و جزئی و جمالی و جلالی و ذات و صفات و افعال را دارد.

- تا اینجا چند تقسیم مفید را گفتیم. چند تقسیم دیگر هم دارد که به مرور خواهیم گفت.

فرض ما این است که بحث اسماء را خواندیم یا لازم نداریم.

بعدها جلوتر رفتیم، شاید یک نظامی هم بدهیم. حلاوتش را بچشیم، تا بعد ببینیم چه می کنیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

عرفان در وادی عمل

جلسه ۳۱۴ (۱۳۹۸ آبان ۲۵)

خلاصه مباحث گذشته

اقسام اسمای الهی را توضیح دادیم و بعد به برخی از تقسیم‌های اسمای الهی اشاره کردیم. یکی از تقسیم‌ها، تقسیم اسماء از بُعد معرفت و سلوک بود: ۱. اسمایی داریم با بار معرفتی؛ ۲. اسمایی داریم با بار سلوکی. این موضوع نیاز به توضیح مفصل دارد، ولی به همان توضیح مختصر که جلسه قبل دادم اکتفا می‌کنم، چون الان به آن احتیاج نداریم. کسانی که عرفان نظری می‌خوانند به آن احتیاج دارند؛ به دلیل اینکه می‌بینند اسماء به شکل دیگری معنا می‌شوند. کسانی هم که در کارهای سلوکی هستند، نیاز به این بحث دارند. ما در جای خودش، کم‌کم که پیش رفتیم، این بحث را توضیح می‌دهیم.

عبدالاسم

مقدمه دوم ما درباره حقیقت اسمای الهی بود. یک مسئله دیگر را می‌گویم تا مقدمه دوم به پایان برسد و آن «عبدالاسم» است. منظور از «عبدالاسم» این است که کسی که تحت اسمی قرار می‌گیرد، آن قدر جلو می‌رود تا این اسم در او ظاهر می‌شود؛ او می‌شود «عبدالاسم»؛ مانند «عبدالرزاق» و «عبدالهادی» و «عبدالشکور» و «عبدالحمید» و «عبدالحمیدی». مثلاً، حضرت عیسی علیه‌السلام که با اذن الهی، مرده زنده می‌کرد، «عبدالحمیدی» بود، چون این اسم در او ظهور یافته بود.

«اسم» برای حق است. الان نمی‌خواهم به اصطلاحاتی مانند «تعلق» و «تخلُّق» و «تحقُّق» بپردازم.

پس از مدتی انسان می‌تواند به جایی برسد که مظهر یک «اسم» شود، به این صورت که آن اسم در او اثر بگذارد؛ ولی بعد از مدتی می‌تواند مظهر یک «اسم» شود، به خاطر اینکه این اسم در او محقَّق شده است.

مثلاً، کسی که همیشه احسانِ حق را می‌بیند، کم‌کم به جایی می‌رسد که خودش دست به کار می‌شود و به دیگران احسان می‌کند. این برای خودش توضیح دارد که چگونه خُلُق الهی در انسان می‌نشیند. وقتی خُلُق الهی در او نشست و محقق شد، آن را در خود و جامعه پیاده می‌کند. در این صورت، عبدِ آن «اسم» می‌شود. چنین فردی «عبدالمحسن» می‌شود.

اگر کسی به اینجا برسد، بحث تخلُّق به اسمای الهی مطرح می‌شود. ابتدا صحبت از «تعلق» است و سپس «تخلُّق» و «تحقُّق». وقتی یک «اسم» در فردی محقق شود، می‌شود «عبدالاسم». این موضوع به ما خیلی کمک می‌کند، برای فهم بحث‌های اسمایی و اینکه چگونه در بندگان می‌نشیند و چگونه انسان می‌تواند تخلُّق به این اسماء پیدا کند. یکی از بحث‌های جدی این است. آیا باید به خُلُق الهی متخلِّق شویم؟ و با او بنشینیم و به خُلُق او در بیاییم؟ من بعضی‌ها را دیده‌ام که وقتی زیاد با خدا می‌نشینند، به راحتی اسمای الهی در آنها محقق می‌شود. البته آغازش کم‌فروغ است و بعد پرفروغ می‌شود.

ضرورتِ توجه به سحر

این سحر را از دست ندهید. همین نفسِ نشستن مؤثر است. خیال نکنید حتماً باید یک کسی روبه‌روی آدم باشد تا من او را ببینم و خلُقش در من اثر کند (الگوپرداری در فضای تربیت).

با خدا بنشینید؛ خلُقِ خدا خیلی اثر می‌گذارد. اگر انسان سحر ارتباط داشته باشد، ابتدا تا کمی مقدمات آماده شود، ارتباط برقرار نمی‌شود. ولی اگر کمی این سحر را ادامه بدهد، بعد از یک مدتی این ارتباط برقرار می‌شود. ارتباط که برقرار شد، نور حق می‌تابد و الگوپرداریِ نابِ ناب [همین] است.

در اینجا صحبت از کسی که شهود دارد نمی‌کنم. صحبت از مؤمنانی می‌کنم که ایمان به غیب دارند، یعنی در مرحله «یومنون بالغیب» هستند. آنها خدا را نمی‌بینند، ولی تشعشع آن اسماء را در خود می‌یابند.

مثلاً، رأفت حضرت حق را می‌بینند؛ مثلاً، چنین مؤمنانی خدا را خوانده‌اند و از او مغفرت خواسته‌اند و خطای بزرگی هم مرتکب شده‌اند، در این حال می‌بینند که دلشان به صورت عجیبی آرام شده است. آنها مشاهده می‌کنند که خداوند چگونه غفرانش را به سمت آنها آورده است. «يَجِدُ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا» (نساء ۱۱۰).

چنین مؤمنانی غفرانِ حضرت حق را می‌بینند؛ خود حقیقتِ حق را نمی‌بینند. آثار غفرانِ حضرت حق را می‌بینند و همان آثار دلشان را خیلی آرام می‌کند و احساس سبکی می‌کنند. آنها اندکی از فروغِ غفرانِ حضرت حق را به صورت «یومنون بالغیب» چشیده‌اند. ولی اگر همین را ادامه بدهند، می‌بینند که خلُق او اثر می‌کند؛ همین خلُقِ غفران. «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نور ۲۲)؛ دوست ندارید خدا شما را ببخشد، پس شما هم عفو داشته باشید.

عبدالاسم کلان (کلی)

بعضی از کسانی که اهلش هستند می‌گویند ما در این غفران نور حق را می‌بینیم. هویتِ نوریِ غفران را در همین «یومنون بالغیبی‌اش» می‌بینیم. آن مقداری که این صفت در جان اثر می‌کند، این صفت را در خود مشاهده می‌کند و در او اثر کرده است و او هم همین‌گونه برخورد می‌کند. این را می‌گوییم «عبدالاسم». من «عبدالاسم» را خیلی گسترده کرده‌ام؛ و الّا عرفاً نوعاً «عبدالاسم» حقیقی را تحقق اسمایی می‌گویند. من می‌گویم «عبدالاسم کلان» یا «عبدالاسم کلی». «عبدالاسم کلی» یعنی، به هر اندازه‌ای که به یک «اسم» نزدیک می‌شوید و در شما محقق می‌شود و در شما اثر می‌گذارد و بر اساس آن کار می‌کنید. این را می‌گوییم «عبدالاسم».

اگر این موضوع را بدانیم، به ما یک دید [گاه] می‌دهد. آن دید [گاه] چیست؟ این را بدانیم که در بحث‌های قرآنی «عبدالاسمی» چگونه است. اصلاً صحبت از تحمیل نیست. به این آیات توجه کنید:

۱. «فَبِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لَنْتَ لَهُمْ» (آل عمران ۱۵۹) [به سبب رحمت الهی، در برابر مؤمنان، نرم و مهربان شدی].
۲. «وَلْيَعْفُوا وَلْيَصْفَحُوا أَلَا تُحِبُّونَ أَنْ يَغْفِرَ اللَّهُ لَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نور ۲۲)؛ آیا دوست ندارید خدا شما را ببخشد، پس شما هم ببخشید.
۳. گاهی به صورت جدی‌تر تخلّق اسمایی و تحقّق اسمایی گفته شده است. حضرت عیسی می‌گوید من احیا می‌کنم به اذن الهی. «أَحْيِ الْمَوْتَى بِإِذْنِ اللَّهِ» (آل عمران ۴۹). این احیا اسم الهی است که در او نشسته است. این را می‌گوییم «عبدالاسم». «عبدالاسم» سطوحی دارد.

## اسمای الهی

اجازه دهید وارد بحث اسماء شویم. من نمی‌خواهم بحث اسماء را به صورت ترتیبی بگویم، بلکه مورد به مورد می‌گویم. ابتدا سعی می‌کنم اسمایی را بیان کنم که مقداری فضای سلوکی‌اش برای ما قوی است.

## ۱. اسم رزاق

اولین اسمی که شروع می‌کنم، اسم رزاق است. رزق یک عطایی است از سوی خدا، اما هر عطایی نیست، بلکه یک عطای ویژه است که برای بقا نیاز است. خدا ابتدا یک شیء را خلق می‌کند و این موجود باید امتداد پیدا کند. امتدادش به مدد نیاز دارد. به آن مددی که داده می‌شود تا آن موجود امتداد پیدا کند، به آن رزق می‌گویند. اصل رزق و ریشه‌اش از روزی آمده است. روزی که می‌گویند یعنی، هر امری که روزانه به آدم داده می‌شود. هیچ اشکالی هم ندارد، ولی روزانه را لحاظ نمی‌کنیم. شما مفردات راغب را نگاه کنید. امتداد و سریان در آن خوابیده است.

### بحث لغوی «رزق»

در مفردات راغب آمده است: «الرَّزْقُ يُقَالُ لِلْعَطَاءِ الْجَارِي تَارَةً، دُنْيَوِيًّا كَمَا أَمْ أُخْرَوِيًّا، وَلِلنَّصِيبِ تَارَةً، وَلِمَا يَصِلُ إِلَى الْجَوْفِ وَيَتَغَذَّى بِهِ تَارَةً». گاهی به چیزی که به دست می‌آید رزق گفته می‌شود و گاهی تا به غذا تبدیل نشود، رزق و روزی به آن نمی‌گویند. از نظر ایشان رزق همان عطای جاری است.

در مقائیس اللغة آمده است: «أَصِيلٌ وَاحِدٌ يَدُلُّ عَلَى عَطَاءٍ لَوْقَتٍ، ثُمَّ يَحْمَلُ عَلَيْهِ غَيْرُ الْمَوْقُوتِ. فَالرَّزْقُ: عَطَاءُ اللَّهِ جَلَّ ثَنَاؤُهُ» (جلد ۲ ص ۳۸۸).

در کتاب التحقیق به انعام و دوام و جریان اشاره شده است.

### رزق در قرآن

رزق یک نوع رحمت است. رزق رحمت خدا است، اما هر رحمتی نیست.

۱. «وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُبِينٍ» (هود ۶). در فرهنگ قرآن همه موجودات جنبنده‌اند. هیچ جنبنده‌ای نیست مگر بر خدا است روزی او. عبارت «علی الله» را در

قرآن جدی بگیرد. با این عبارت خدا می‌گوید بر من لازم است. چرا؟ به خاطر رحمتش. اگر کسی «علی الله رزقها» را جدی بگیرد، معنایش این است که خدا هیچ‌کس را بی‌روزی نمی‌گذارد.

خدا هم به نهنگ و هم به مورچه و هم به انسان [به هر جنبه‌ای] روزی می‌دهد. تا این «علی الله رزقها» را قبول کردید، باید نظام عالم دست به دست هم بدهد تا روزی به دست انسان برسد و بایست بشود و می‌شود و حتماً می‌شود.

«كُلُّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»؛ همه در کتاب هست. همه آنچه باید بدهند در کتاب نوشته شده است. تمام رزق‌ها مشخص است و هم بر خدا است. این تعهد، تعهد الهی است.

۲. «لَهُ مَقَالِيدُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ» (شوری ۱۲). کلید آسمان و زمین دست ما است؛ ما هستیم که روزی را کم‌وزیاد می‌کنیم. هم بسط رزق دست خدا است و هم سخت گرفتن و تنگ گرفتن معیشت دست خدا است؛ دست دیگری نیست. چرا آدم احساس می‌کند که دیگری [همه] کاره است؟

بعضی‌ها به گونه‌ای هستند که تا به آنها یک موقعیتی داده می‌شود، این سنگ و گل را جدی می‌گیرند. وقتی این سنگ و گل را جدی گرفتند، جا برای معنویت‌شان تنگ می‌شود. اما کسانی مانند حضرت سلیمان، هرچه سنگ و گل اضافه شود، تغییری نمی‌کنند.

روزی‌دهنده فقط خدا است

مسئله معرفتی در رزق این است که «[روزی]دهنده فقط خدا است». دیگری وجود ندارد. این موضوع را جدی بگیرید. به ما آموخته‌اند که سر هر سفره‌ای می‌نشینیم، «الحمد لله» بگوییم. چرا می‌گوییم «الحمد لله رب العالمین»؟ مثلاً، شما مهمان کسی بوده‌اید و از میزبان تشکر می‌کنید، ولی پیش از هر چیز باید چه بگویید؟ باید بگویید «الحمد لله رب العالمین». سر هر سفره‌ای نشستیم، خدا رازق است؛ دیگری نیست.

روزی‌دهنده خدا است؛ این را بفهمیم که خزائن به دست او است؛ کلید آسمان‌ها و زمین به دست او است؛ [همه]کاره او است؛ روزی‌دهنده او است؛ او هم از سر حکمت کار می‌کند؛ علیم هم او است. حکیم هم او است و روزی می‌دهد و رزاق او است. حالا که این‌گونه است، چه باید کرد؟

این موضوع بحث‌های بعدی است که ان‌شاءالله می‌رسیم.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۵ (۷) (۱۳۹۸، ۹، ۲) / ۲۵ ربیع الاول / شنبه

اسم شریف الرزاق

بحث رزق الهی ...

در روایات هست هر کسی که رزقش می‌آید، از همان موقع مشخص است. هم اجلش و هم سعادت و شقاوتش و هم روزی اش.

علم ربوبی به همه اراده‌ها تعلق گرفته است. با همین اراده‌های انسان قضا و قدر چیده شده است.

خداوند می‌فرماید: بر عهده من است. همان موقع که خلق می‌کند تا قیامت روزی شان مشخص است.



علی الله رزقها: این معنای ویژه ای دارد. اجمالا: خداوند خلف وعده نمی کند. خداوند اگر گفت فردا می دهم، می دهد. و اگر هم بخواهد روزی را کم و قطع کند هم می کند.

اندیشه اصلی هم بر می گردد به این که: این ها همه در خزاین الهی هستند.

منافقین، ۷

«هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ»

خزاین دست خداست و حتی همانی که خود منافقین می دهند و می گیرند، دست خداست.

فاطر، ۲

ادبیات امساک و ارسال

اوست که امساک می کن و اوست که ارسال می کند. یعنی: دست دیگری نیست. یعنی: اوست که جلوی دیگران را می گیرد و به افراد نمی رسد.

«مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

انسان ها ممکن است که گمان کنند که آن ها روزی را می بندند و باز می کنند، در حالی که خداوند خودش است که می بندد و باز می کند. هزار و یک عامل وجود دارد در روزی رسیدن و نرسیدن.

بنده خدایی شب خوابیده بود که حالش خیلی خوب بود، و می گفت: الحمدلله فردا یک سخنرانی قرائی خواهم کرد. صبح که از خواب بلند شد دید گلویش گرفته است.

فقط یک راه وجود ندارد، بلکه هزار و یک راه وجود دارد. حتی در سطح ماده، بلکه ..

من از خیلی از افراد شنیدم از کسانی که در کار رزق و روزی بودند. که اگر آن ها را بشنود، می فهمد که چطور هزار و یک راه باز است.

بنده خدایی مومن بود و ایمان خوبی داشت. کفش می دوخت در قدیم. و این کفش ها را جلوی مغازه می گذاشت که الان می گویند ویتترین. که آن موقع ویتترین نبود. یک وقت بر دلش افتاد: تو این را می خواهی جلوی چشم مردم بگذاری که مردم بخرند؟! وقتی که اینجور شد، گفت: من دیگر کفش ها را جلوی مغازه نمی گذارم.

چون مومن پاکی بود و این نیت را کرد، بعدا دیدم از شهر دیگر که هیچ وقت از شهر دیگر برایم مشتری نمی آمد، آمد و همه کفش های مرا یکجا برد.

این یعنی: روزی رسان خداست و دست ماها نیست. و هزار و یک راه وجود دارد. خدا می تواند مشتری های همیشگی ات را از تو بگیرد و می تواند آن شخصی که بی مشتری است را مشتری دار کند.

از زاویه رحمت و قهر ربوبی نگاه کنید به این آیه.

«مَا يَفْتَحِ اللَّهُ لِلنَّاسِ مِنْ رَحْمَةٍ فَلَا مُمْسِكَ لَهَا وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ وَ هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ»

وقتی خدا تصمیم گرفت که چیزی را به کسی برساند، هیچ کس نمی تواند ممسک او نیست. و حتی با دست همان کسی که می خواست به او ندهد، با دست همان به او می دهد.

الان وضعیتی که در عراق رقم زده اند، کسی فکر می کرد که این گونه شود؟ آیا ما با جنگ رفتیم؟ خیر، ما در جنگ تا بصره رفتیم ولی تا بغداد را کی به ما داد؟ به من بگوئید خدا با خبطی که در ذهن جرج بوش انداخت، این را به ما داد.

گاه این خزاین با دعای یک ولی خدا درست می شود و با یک دعا خزینه الهی را باز می کنند.

«وَ مَا يُمْسِكُ فَلَا مُرْسِلَ لَهُ مِنْ بَعْدِهِ»

اگر امساک از آن سو صورت گرفت، هیچ مرسل نیست و اگر ارسال هم بخواهد صورت بگیرد، از آن سو خواهد بود.

اصل این ها بر می گردد به اسم شریف الرزاق. خداوند می داند که روزی را چگونه به افراد برساند.

«اللَّهُ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ»

چون خدا آگاه است و مصلحت هر کسی را می داند که به چه کسی چه بدهد و چرا؟ به چه دلیل؟  
علیم اوست، لذا گاهی بسط رزق است و گاه تنگی رزق است. یعنی: خداست که تنظیم می کند که چقدر  
برسد، زیاد یا کم برسد؟  
گاه برای مومن خداوند متعال می بیند: خیرش در این است، البته اگر مومن پاک نهاد باشد، که ۲۰ سال در  
زحمت بیفتد.

گاه رزق را زیاد یا کم می کند تا خبیث جدا شود.

مومن پاک نهاد، که چقدر خوش دلی دارد و واقعیت دارد در ایمان، بقیه اش را ببین که خدا چه می کند.

خداوند هرچه رقم می زند، چون علیم است، بی دلیل روزی را کم یا زیاد نمی کند.

برای مومن، بحث رزق، روزی را رقم می زند این گونه است. لذا در مورد چنین مومنی خدا می گوید: من نباید  
روزی به او زیاد دهم، یا گاه روزی او را زیاد می کند تا ایمانش حفظ شود.

فقط پاک نهادی خودش را مومن درست کند، خدا می داند که با او چه کار کند.

سخت گرفتن ها همه مصلحت دارد.

### مومن خبیث

گاه ایمان داریم همراه با هوای نفس و نفسانیت. مومن است و یک دسته شرارت ها درونش هست. و به وقتش  
شرارت و شیطنت و هوای نفس را رجحان می دهد. این می شود مومن خبیث.

اما گاه مومنانی هستند که با این که شرارت در جانش هست، ولی در وقتش ایمان را رجحان می دهد.

این سخن در مورد مومنین نیست، بلکه در مورد کفار هم هست، گاه خداوند متعال به خاطر خشمش از کافر، رزقش را زیاد یا کم می کند.

جرح و تعدیل اسماء حسنی را می شود به آن پرداخت، ولی الان نیاز نیست. علامه طباطبایی در ج ۱ المیزان، ذیل بحث شفاعت به این جرح و تعدیل پرداخته است.

روم، ۳۶ و ۳۷

«وَ إِذَا أَدَقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بِهَا وَإِن تُصِيبَهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (۳۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ (۳۷)»

هنگامی که به مردم رحمتی می دهیم، خوشحال می شوند، و اگر سیئه ای دادیم و روزی را تنگ کردیم، این ها مأیوس می شوند.

خداوند می فرماید: آنجا چرا خوشحال و اینجا مأیوس می شوید؟ مگر نمی دانید که همه این ها دست خداست و داد، تو خوشحال شدی و سرمست شدی، نمی دانی که وقتش شد خدا می تواند از تو بگیرد؟! قارون چطور بود؟ که فقط چندین نفر کلیددار صندوق هایش بودند. همین شخص با آن همه دبدبه و کبکبه، خداوند فرمود: ما با یک دهان باز کردن زمین، آن را بلعیدیم. اگر خدا بخواهد روزی را تنگ کند، راحت می تواند تنگ کند.

چرا مأیوس می شوید؟ مگر نمی دانید که خدا دستش باز است و می تواند روزی را زیاد کند. برخی از آقایان وصل به خدا بودنشان خیلی زیباست، هر وقت در تنگی قرار می گیرند، می گویند: خداست که کار می رسد و راه را باز می کند.

اگر می دانید که دست خداست، چرا آنی که داده است خوشحال می شود و آنی که نداده است چرا مأیوس می شود؟

یکی از روحانیون در نجف بود ک بعدها جزء فقهای قدر شد. از علمای آمل. ایشان در ایام جوانی، یک سال قحطی شد، واقعا هم سخت بود. آنجا نه تنها خانمش بود، مادرخانمش هم در خانه اش بودند. خانمش تحمل می کردند و بقیه تحمل نکردند و تعبیر زشتی را به کار بردند و توهین کردند. ایشان خیلی بهش برخورد. خدایا:

این قحطی برای همه است و من که مقصر نیستم. همین را گفت، بعد از ظهر آمدند درخانه اش را زدند، و وجهی را دادند که خرج سال آن ها را تامین کرد.

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۶ (۸) (۱۳۹۸، ۹، ۹ / ۳ ربيع الثاني / شنبه)

اسماء حسناى الهى و نسبت آن ها با کار سلوکی

اسم رزاق

خیرالرزاقین، همان رازق است، رزاق هم همان رازق است با کمی تفاوت.

هر جنبنده ای برای بقائش نیاز به مددی است. بعد عرض کردیم که خدا روزی می دهد و این که زمین با آسمان می چرخد و منظور از آسمان عالم معنی است نه این آسمان ظاهری. تقدیرات از آن سو رقم می خورد. به گونه ای رقم می خورد که در اینجا سر صحنه روزی به او می رسد. ... واقعیت این است که از آن سو رقم می خورد.

چند آیه ای خواندیم:

له مقالید السموات و الارض، یبسط الرزق ...

روم، ۳۶ و ۳۷

«وَإِذَا أَدْقْنَا النَّاسَ رَحْمَةً فَرِحُوا بَلَاءًا وَإِنْ تُصِيبُهُمْ سَيِّئَةٌ بِمَا قَدَّمَتْ أَيْدِيهِمْ إِذَا هُمْ يَقْنَطُونَ (۳۶) أَوْ لَمْ يَرَوْا أَنَّ اللَّهَ يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يُؤْمِنُونَ»

سبأ، ۳۵ تا ۳۹

«وَقَالُوا نَحْنُ أَكْثَرُ أَمْوَالًا وَأَوْلَادًا وَمَا نُنْعَمُ بِمُعَذِّبِينَ» [علامه توضیح می دهد که این ها کسانی هستند که وقتی خدا به آن ها مال زیاد می دهد، یعنی خدا به آن ها توجه دارد و در مقابل وقتی به کمی سخت می گیرد، می گوید خدا دیگر به ما توجهی ندارد.] (۳۵) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَنْ يَشَاءُ وَيَقْدِرُ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ (۳۶) [اکثر مردم اینجوری

نمی بینند. این در کار خیلی باید معنی دار شود. قضا و قدر دارد این روزی ها ...] و مَا أَمْوَالِكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ بِآلَتِي تُقَرَّبُكُمْ عِنْدَنَا زُلْفَىٰ إِلَّا مَنْ ءَامَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ لِلَّهِمْ جَزَاءُ الضُّعْفِ بِمَا عَمِلُوا وَهُمْ فِي الْغُرُفَاتِ ءَامِنُونَ (۳۷) وَالَّذِينَ يَسْعَوْنَ فِي آيَاتِنَا مُعَاجِزِينَ أُولَٰئِكَ فِي الْعَذَابِ مُخَضَّرُونَ (۳۸) قُلْ إِنَّ رَبِّي يَبْسُطُ الرِّزْقَ لِمَن يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَيَقْدِرُ لَهُ وَمَا أَنْفَقْتُمْ مِّنْ شَيْءٍ فَهُوَ يُعْطِيهِ وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ (۳۹)»

اگر کسی بداند که تقدیرات چگونه رقم میخورد. و بدانیم تقدیر آن سویی است و اصلا این سویی نیست.

هر که زرنگ است که مال زیاد ندارد. هستند کسانی که خیلی زرنگ نیستند ولی مال فراوان دارند.

بحث امساک را هم گفتیم که خداوند اگر امساک کند هیچ کسی نمی تواند آن را ارسال کند. آیه ۲ سوره فاطر.

باید گفت: فله الرزق جميعا. بحث رزق در کار الهی خیلی معنی دارد. انسان باید روزی اش را با رازقی که باید ببندد می بندد.

ذاریات، ۵۸

«إِنَّ اللَّهَ هُوَ الرِّزَّاقُ ذُو الْقُوَّةِ الْمَتِينُ»

علامه: یعنی زیاد روزی دهنده است. بظلام للعبيد: معنایش این نیست که خدا زیاد ظلم نمی کند بلکه کم ظلم می کند، بلکه منظور کثرت و توسعه ظلم نکردن خداست که خداوند به هیچ مخلوقی ظلم نمی کند.

رزاق هم همین طور است که به معنای تکثیر می گیرد، یعنی خداوند به وسعت کل هستی به مخلوقات روزی میدهد.

هود، ۶

«وَمَا مِنْ دَابَّةٍ فِي الْأَرْضِ إِلَّا عَلَى اللَّهِ رِزْقُهَا وَيَعْلَمُ مُسْتَقَرَّهَا وَمُسْتَوْدَعَهَا كُلٌّ فِي كِتَابٍ مُّبِينٍ»

خداوند در جانب روزی دادن به شدت مصرّ است. و به جدّ می خواهد روزی دهد و لذا به لحظه لحظه افراد هم روزی می دهد. لذا برخی می گویند: آدم خوب نگاه کند، می بیند که خداوند چطور روزی می دهد.

الله هو الرزاق یعنی: فقط اوست که روزی دهنده است و ذو القوه است و یعنی قوت دارد و المتین هم هست و هیچ وضعی هم ندارد.

حصر را گفتیم، در دل حصر:

در روزی و رزق ما فقط با یک نفر روبرویم، و باید همه جا خدا را به عنوان رزوی ببینیم.

این ادب دینی که سر هر سفره ای که نشستیم، خدا رزاق بود، این را چطور معنی می کنید.

کسی که اهلش باشد به لحاظ معرفتی، می فهمد که چه خبرهاست که تبدیل شده است به این نان یا آرد یا این غذا...

هر چه می بینیم برای خودش یک چرخه ایست که قرار گرفته است تا همه روزی بخورند. لذا اول باید خدا را یافت.

برخی از عالمان ربانی هر لقمه ای که می خورد، چقدر خدار ناز می دهد برای همین لقمه.

این حصر روزی را اگر کسی بفهمد، تمام مجاری محو می شود، نه این که مجاری نباشد، بلکه هسند ولی دیگر دیده نمی شوند.

یا مولوی گفته است: ما همه شیرین شیران علم\*\*\* حمله مان از باد باشد دم به دم

یا کسی آمد نزد امام صادق و حضرت به او کمکی کرد و او گفت الحمدلله رب العالمین، و حضرت مجدد به او کمک کرد و او مجدد گفت: الحمدلله رب العالمین و مجدد به او کمک کرد و او از خود امام تشکر کرد. حضرت فرمود اگر همین طور الحمدلله می گفتیم تمام دارایی ام را به تو می دادم.

وقتی حصر روزی را برای خدا بدانیم، دیگر کاری با هیچ کسی و هیچ چیزی نداریم. اینجا حصر روزی است برای خدا.

یکی از طلبه ها می گفت: جایی می رفتیم و یک وجهی می دادند، ولی یک سال به دلیلی به هم خورد. ولی

گفت: من که آنجا به هم خورد، خداوند که روزی دهنده است و با جان و دل می گفت: ان الله هو الرزاق

المتین. که هم به خودش دلداری قرار می داد و از طرفی هم بهانه ای بود برای ارتباط با خدا. این طلبه این ها

را می دانست. می گفت: یک روز نگذشت که دید که مساله مالی اش حل شد. در حالی که خودش می گفت: به حسب طبیعی این حالت محال بود.

یک طلبه ای پدرش مشکل داشت و تنها فرزندى که می توانست به او کمک کند. او رفت به یکی از عالمان ربانی و مشورت گرفت و او هم گفت: که این امر بر شما متعین است که نزد پدر بروی. همین که راه افتاد و در مسیر نرسیده بود به شهرش، در بین راه به او زنگ زدند و برای یکی از مساجد شهر از او دعوت کردند برای امامت جماعت و...

انسان در باب رزق فقط خدا را ببیند و این و آن را نبیند و بقیه را مجاری فیض ببیند.

یک عالم مازندرانی بود در دوران آیت الله بروجردی.

انسان باید سر به آسمان داشته باشد. این نوع معرفت ها سر به آسمان می خواهد. آدم باید روزی را از خدا بخواهد.

روال طبیعی اش هم باید طی شود و انسان کارش را بکند، خداست دارد خدایی می کند و خدا هم وعده کرده است و گفته است: من روزی کسی را قطع نمی کنم، اصل این کار شود و این و آن نبینیم و خدا نبینیم، این راه اصلی رزق است.

این نگاه اگر بیاید، آدمی راحت می شود.

در روایت هست در مورد لقمان حکیم آمده است که به فرزندش توصیه می کرد: کارت را بکن ولی غصه روزی ات را نخور. آن وقتی که کودک بود، اصلا خبر نداشتی و غصه روزی را نخوردی، روزی ات رسید؟ بله. اگر الان غصه بخوری چیزی اضافه می شود؟ خیر. تو به وظیفه ات عمل کن. وقتی شیرخواره بود و کودک بودی هم به تو داد، الان هم که بزرگ شدی و پدر شدی و خانواده داری، هم باز خدا روزی میدهد.

عمل به وظیفه

هر کسی به حسب خودش به وظیفه خودش عمل کن. از تو حرکت از خدا برکت. آن روزی دهندگی اش برای خداست. تو به وظیفه ات عمل کن، مثل آن کسی که آمد نزد امام صادق علیه السلام که می خواست مغازه اش را تعطیل کند، اما فرمود تو برو مغازه ات را جارو کن و بقیه اش بر عهده خداست.



ولی باید مراقب بود که گرفتار گناه نشویم هر کسی در هر وادی و کاری هست، وظیفه اش را انجام دهد.

بنده خدایی می گفت: من ایام تبلیغی به دلیل کثرت اشتغالات کار روحی ام کم می شود، و این طور تعامل می کرد که خدایی که روزی دهنده است جای دیگر روزی معنوی را می دهد.

هر کسی وظیفه اش را عمل کند، اگر طلبه است، طلبه کار خودش را که درس خواندن است انجام دهد.

وقتی این طور باشد، می بینید که راه باز می شود بدون این که آدمی بخواهد.

« وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳) »

اگر کسی توکل به خدا کند، من حیث لا یحتسب می آید. و این من حیث لا یحتسب بسیار شیرین تر از من حیث یحتسب است.

این روزی من حیث لا یحتسب، روزی است که خدا راه را باز می کند، مثل شهریه هر ماهه ات نیست،

بعد تعبیر این است که توکل بر خدا کنید. خدا خودش کفایت می کند و او برای هر چیزی که مقدر کرده است.

پاک باش و کارت را بکن، مورد توجهی یعنی نمی گذارند تنها بمانی.

بنده خدایی می گفت: یک سال زیاد نیاز داشتم، پول زیاد آمد و یک سال کمتر نیاز داشتم، پول کم آمد.

وقتی روزی دهنده خداست، چرا انسان به دیگری رو آورد.

معرفت توحیدی که آمد، انسان را آرام می کند و بند به خدا می کند. و فقط یک چیز یاد می گیرد: تلاش کن بر حسب وظیفه و بقیه اش را به خدا واگذار کن.

اگر این بیاید در کار، تعامل انسان با عالم و دیگران و با خدا فرق می کند.

یاد بگیریم این سبک را که به آسمان وصل شویم.

من حیث لایحسب را انسان باید در کارش بیاورد به سبک ان الله هو الرزاق ذو القوه المتین

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۷ (۹) (۱۳۹۸،۹،۲۳ / ۱۷ ربیع الثانی / شنبه)

اسم رزاق

خداوند گاه روزی دادن را حصر می کند در خودش. خداوند اقتدار کامل دارد و آنچه می خواهد انجام می دهد و احدی در این وسط مانع نیست، تا این گفته می شود در فرهنگ قرآنی که این را در آیات خیلی خوش نشان داده شده است که هر کسی به او هر چیزی رسید، می بیند آن انتها و اصل را و حقیقت اصلی را، ولو با تجارت است و در پس هر دادنی خدا را می بیند که «ان الله هو الرزاق، ذو القوه المتین» که آدم همیشه اصل را ببیند.

مومن چیزی را احساس می کند، البته گاه چیزی را در لابلای زندگی اش احساس می کند، و می بیند که .. خداوند این احساس را دارد که او دهنده است... مومن تا تیری رها می شود، تیر را نمی بیند بلکه تیرانداز را می بیند. تو آوردی و تو بردی و... در فرهنگ قرآنی و دینی این را یاد داده اند به افراد.

وقتی از آسمان به زمین را ببیند که نکند آنچه آن چه به من داد از سر خذلان باشد یا امتحان باشد و... این حالت خوشی است در اول، ولی بعدها دست خدا را می بیند، ولو هر کسی بخواهد مانع شود.

این احساس مومن خیلی خوش است که ان الله هو الرزاق..... و گاه با همین کریمه ها خودش را می رساند.

گاه تبیین های آسمانی داریم. مومن در فضای قرآن باید نفس بکشد و تقاضا می کنم که قرآن زیاد بخوانید و این فرهنگ قرآنی را یاد بگیرید که هر آن چه می آید اصلش را ببیند که هر چه به او می رسد از آن سو است.

ما برخی از چیزها را باور نمی کنیم.

این که در آخرالزمان فتنه ها زیاد می شود و خیلی ها جدا می شود، برخی می گویند: این ها کم آوردند و می جنگند....

ولی واقعه این است: آن قدر ابتلائات زیاد می شود تا افراد ناب برای حضرت حجت بمانند.

در کمال الدین آمده است در باب حضرت حجت، که سه نفر بودند سدیر و... دیدند امام صادق علیه السلام به شدت گریه می کردند. و بعد پرسیدند که چرا؟ گفتند به خاطر این که جریان حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت عیسی در حق حضرت جاری شد.

در جریان حضرت نوح گفته شد: این دانه ها را بکار و هر وقت به بار رسید، فتحی برای شماست. و حضرت نوح هم به یارانش گفت، بعد به مرحله آخر رسید و دیدند خبری نشد. بعد دوباره پیام آمد از دانه های بقیه را بکاری می شود. چند بار این اتفاق افتاد. و در ضمن تک تک مومنین رفتند و خالص ها ماندند. خدا خواست که بعد از طوفان نوح فقط پاکان باشند.

از آن طرف نگاه کنید تسویه الهی است و از این طرف افراد کم می آورند.

در مورد حضرت حجت هم همین گونه است، بلکه بداء هایی در مورد قیام حضرت حجت اتفاق می افتد، این ها تسویه می شوند، حتی مومنین انقلابی شدید هم کمی می آورند. تا این که بماند آن ۳۱۳ تا و آن ۱۰۰۰۰ تا. تا این پاکان بتوانند کل عالم را اداره کنند.

این که صحبت می شود ریش دارد زیاد می شود، ...

اما این رزاقیت الهی در کار مومن در همه شئونش می آید. که همیشه مومن بین خوف و رجا هست. و همیشه این تبیین آسمانی را دارد.

مومن این را دارد به ویژه در بعضی تبدیل می شود به القاء قلبی.

الان شهود را کار نداریم. ولی مومن به او القاء قلبی می شود و می بیند که هر جا سخت بر او گرفته می شود دست خدا را می بیند و هر جا گشایش هست، دست خدا را می بیند.

اسم رزاق دارد کار می کند به شکل حصری.

گاه مومن یک حساب و کتاب می کند که امسال اینجور و پس اینقدر به ما می رسد. بعد هیچ خبری نمی شود، و حتی به طور کل نیست می شود.

روزی من حیث لا یحتسب

طلاق ۲ و ۳

« وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا \* وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا »

گاه آن یحتسب های مومن حذف می شود. آن چیزهایی که حساب می کند هم حذف می شود.

بررسی احادیث در این زمینی

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: أَبِي اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ إِذَا أَنْ يَجْعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ. »

این بیان در مورد مومنین خاص است.

یا در حدیث دیگری آمده است:

« سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ جَعَلَ أَرْزَاقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُونَ وَ ذَلِكَ أَنَّ الْعَبْدَ إِذَا لَمْ يَعْرِفْ وَجْهَ رِزْقِهِ كَثُرَ دَعَاؤُهُ. »

برخی از این احادیث نتایج اجتماعی می گیرند، در حالی که این نیست که حکومت باید سخت بگیرد بر مومنین،

بلکه مراد از این حدیث این است: خدا مومنین که خیلی خوش.. است کاری می کند که همیشه سر به آسمان داشته باشد.

برخی احساس مسئولیت سنگین دارند که مثلاً این طلبه های زیرمجموعه ما نیاز دارند و باید برای معیشت آن ها کاری کرد.

تقدیر الهی، به حسب ظرفیت افراد، که وقتی خدا خیرش را بخواهد، کاری می کند که به دنبال من حیث لا یحتسب به دنبال بگردد.

بنده خدایی اول طلبگی به ذهنش زد: بچه هایم چند سال دیگری بزرگ می شوند و باید برایشان خانه و جهاز و... آماده کنیم، پس چاره اش این است که فکری کنم. بعد گفت: من فکری کنم من که وظیفه ام درس خواندن است. فکری کنم یعنی باید از درس بزنم، در حالی که درس خواندن کار من است. من بروم آنجا و از درس بیفتم، پس چرا از درس بزنم. من کار خودم را ادامه می دهم، اگر به نهایت ضیق رسید، وارد کار دیگر می شوم، .. بعد: من کار و وظیفه خودم را انجام می دهم، خدا بهتر از من مرا حمایت خواهد کرد. در عین حالی که ..

این طلبه گفت: خدایی که من می شناسم بهتر از این حرف ها بلد است حمایت کند. قوی تر از این حرف هاست و بهتر بلد است و ...

انسان حتی در شغل بازار هم باشی، حضرت می فرماید: تو برو مغازه را باز کن و آنجا بشین، کار خودت را بکن و بقیه اش را به خدا واگذار کن. کسی که این را انکار نمی کند.

من حیث لایحتسب، آنقدر شیرین است، چون ممکن است تا آخرین لحظه هم درگیر باشد، ولی در آخر خدا می دهد و روزی اش را می رساند.

این وقتی است که خدا خیر بنده را می خواهد در حالی که بنده، بنده خوشی است. این برای مومنین عادی نیست. بلکه مومن عادی باید کار خودش را درست کند. اگر طلبه است باید کنار درسش کارهایی که منافات با طلبگی ندارد انجام دهد.

اما مومن حقیقی، راه رزقش باز است.

بیان امام صادق علیه السلام: حضرت موسی رفت دنبال آتش که خانواده اش را گرم کند، ولی رفت و نتیجه اش شد که آنجا نبوت به او داده شده است.

«سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع يَقُولُ كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى ع ذَهَبَ لِيَقْتَبِسَ لِأَهْلِهِ نَارًا فَأَنْصَرَفَ إِلَيْهِمْ وَهُوَ نَبِيٌّ مُرْسَلٌ.»

آنجا که نمی دانی و امید نداری امیدوارتر باش نسبت به آنجا که امیدواری.

« عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ ع قَالَ قَالَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع كُنْ لِمَا لَا تَرْجُو أَرْجَى مِنْكَ لِمَا تَرْجُو فَإِنَّ مُوسَى بَنَ عَمْرَانَ ع خَرَجَ يَفْتَبِسُ لِأَهْلِهِ نَاراً فَكَلَّمَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَ رَجَعَ نَبِيًّا مُرْسَلًا وَ خَرَجَتْ مَلَكَهٗ سَبِيًّا فَأَسْلَمَتْ مَعَ سُلَيْمَانَ ع وَ خَرَجَتْ سَحْرَةَ فِرْعَوْنَ يَطْلُبُونَ الْعِزَّ لِفِرْعَوْنَ فَرَجَعُوا مُؤْمِنِينَ.»

ملکه سبأ رفت به سمت سلیمان و یک صحبتی می کنیم و ترسید از این که حکومتش را از دست ندهد، آنجا رفت و مسلمان شد. و سحره فرعون هم رفتند تا عزت را برای فرعون بیاورند، خودشان مومن شدند.

این اندیشه، خیلی من حیث لایتحسب را خیلی خوش توضیح می دهد. چرا که همه تقدیرات دست خداست. و وقتی خزینه الهی باز شود، هیچ کسی نمی تواند جلوی او را بگیرد.

### لزوم پی گرفتن روزی و ممنوعیت ترک طلب

اما وقتی روزی من حیث لایتحسب می آید نباید سبب شود که انسان به دنبال روزی روند.

منطق دینی این را توضیح می دهد: ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها.

با این که خدا رزاق است، ولی طلب روزی وجود دارد و باید به دنبال روزی رفت. رزاق خداست. ولی این به این معنی نیست که می شود طلب روزی را ترک کرد. بازاری به بازار رود و کارمند به محل کارش و هر کسی بر سر کار خودش.

خداوند روزی می دهد، روزی مجاری دارد که از آن مجاری روزی می رسد. بله در کنار این مجاری، مجاری دیگری است که ما از آن خبر نداریم، از آن طریق هم روزی هایی می رسد.

اصول کافی، ج ۵، ص ۸۴

« عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ: قَالَ لِي أَبُو عَبْدِ اللَّهِ ع مَا فَعَلَ عَمْرُ بْنُ مُسْلِمٍ أَقُلْتُ جُعِلْتُ فِدَاكَ أَقْبَلَ عَلَيَّ الْعِبَادَةَ وَ تَرَكَ التَّجَارَةَ فَقَالَ وَيْحَهُ أَمَا عَلِمَ أَنَّ تَارِكَ الطَّلَبِ لَا يُسْتَجَابُ لَهُ - إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ص لَمَّا نَزَلَتْ وَ

۱ (۱) الظاهر أنه أخو معاذ بن مسلم الهراء على ما ذكره الوحيد في تعليقه على منهج المقال.

مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ<sup>۲</sup> أَعْلَقُوا الْأَبْوَابَ وَأَقْبَلُوا عَلَى الْعِبَادَةِ وَقَالُوا قَدْ كُفِينَا فَبَلَغَ ذَلِكَ النَّبِيُّ ص فَأَرْسَلَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ مَا حَمَلَكُمُ عَلَى مَا صَنَعْتُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ تُكْفِلُ لَنَا بَارِزَاتِنَا فَأَقْبَلْنَا عَلَى الْعِبَادَةِ فَقَالَ إِنَّهُ مَنْ فَعَلَ ذَلِكَ لَمْ يُسْتَجَبْ لَهُ، عَلَيْكُمْ بِالطَّلَبِ».

این طور نیست، خداوند می گوید: دهانت باز باشد و روزی برای دهان باز می آید. تو طلبت را بکن، خدا هم روزی را می دهد.

خدا آن چه خوشش می آید، آن را راه قرار می دهد. از چه خوشش می آید؟ این که دست به کار شویم.

همان تعبیری که در متن دینی از نبی آمده است که مریض شده بود و می گفت خدا شفا می دهد.

هر کسی به هر کاری که وظیفه اش است انجام دهد، ولی وقتی به آخر رسید، آنجا باید کار شرافتمندانه انجام دهد. وقتی به آخر خط رسید معلوم می شود که خدا می خواهد از او که کار دیگری کند.

به اینجا برسد که اضطراب شد و حتی اضطراب ادامه پیدا کرد، انسان می تواند انسان در برابر خدا احتجاج داشته باشد.

#### خواص و ثمرات تبلیغ

بنده خودم می پسندم که طلبه ها تبلیغ بروند، چون یکی از خاصیت های تبلیغ این است:

اولا تلقین حقایق به خود آدم است.

ثانیا: دستگیری از مردم است.

ثالثا: تحقیق میدانی حقایق دینی است.

رابعاً یک وجهی هم به طلاب می دهند. به صورت متعارف. البته نه آن گونه که وجهی مشخص شود...

از این دست کارهایی که با کارهای حوزوی ما می سازد. مثل کارهای تحقیقی. تحقیق هم قبل از این که بحث وجه باشد هم خوبست.

اگر کسی به وقتش انجام دهد، ....

شریعت نمی گوید طلب روزی نکن، بلکه هر کسی طلب روزی کند به حسب وظیفه. و حتی کمی هم از کارها را بدون روزی انجام دهیم. می خواهیم کاری کنیم بدون طلب روزی.

نساء ۳۲

«وَسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۸ (۱۰) (۱۳۹۸،۹،۳۰ / ۲۴ ربیع الثانی / شنبه)

حصر رزاقیت در حضرت حق را توضیح دادیم و «ان الله هو الرزاق ذوالقوه المتین»

و بعد رسیدیم به این کریمه «من یتق الله يجعل له مخرجا و یرزقه من حیث لایحتسب ...»

این باعث شد که بحث لزوم طلب رزق را داشته باشیم و در احادیثمان این ها هست.

لزوم طلب رزق

بحث های دینی معمولا تا گفته می شود، آسیب دارد. مثلا تا گفته می شود قضا و قدر آسیب دارد. تا گفته می شود زهد، آسیب دارد. تا گفته می شود خدا روزی دهنده است، آسیب دارد.

لذا گفتیم که برخی در دوره رسول الله گفتند: قد کفینا و دیگر به عبادت پردازیم. که حضرت فرمود: خیر، خداوند چنین بنده ای را روزی نمی دهد.

«أبی الله أن یجری الامور الا باسبابها» یا «أن یجری الأشياء بأسبابها»



خداوند هر وقت داد، الحمدلله و هر وقت نداد، باید دست به کار شد. هیچ کدام را نباید برداشت، و رزق آسمانی داریم و حتی رزق بهشتی هم داریم.

متأسفانه الان ضایقه‌ها تنگ شده است، و این‌ها را بی معنی می‌دانند، در حالی که این طور نیست و بلکه معنی دارد و رسول الله غذای بهشتی خوردند که شد وجود مبارک فاطمه زهرا سلام الله علیها.

بنده خدایی میگفت: خرمایی بود که امیرالمومنین علیه السلام برایش فرستاده بود. و قوت او هم همان خرما بوده است.

هر کسی بر حسب وظیفه خودش، بنده معتقدم طلبه وظیفه اش هست که درس بخواند، وقتی دستگاه سراسر شعور بود و همه چیز به دست خداست، وقتی تنگ می‌کند معنی دارد و وقتی توسعه می‌دهد معنی دارد.

همین موجود شعوری انسانی، که هر کاری می‌کند معنی دارد، تا چه رسد به خداوند متعال که عالم سراسر شعور است.

حتی رزق آسمانی که انسان بخورد و جزء گوشت و پوست و استخوانش شود، هم معنی دارد. غیر از رزق معنوی.

برخی هم رزق مثالی می‌گیرند و می‌خورند و به لحاظ مادی سیر می‌شوند.

بنده خدایی بچه بود روزه بود، توضیح داد که نوری را دیدم و آنجا به او خرما دادند، با این که سحری نخورده بود ولی سیر بود.

این‌ها را بوعلی فی الجملة در نمط ۸ اشارات آورده است. حتی می‌تواند مادی به او برسد ولی از آسمان باشد.

اصلاً به دنبال روزی رفتن، عبادت است. و این سطح کار را تغییر می‌دهد.

«أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «سَبْعُونَ جُزْءًا أَفْضَلُهَا طَلَبُ الْحَلَالِ.»  
«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْكَادُّ عَلَى عِيَالِهِ كَالْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ.»

این روایت خیلی لطف دارد که منطقی این است که من چند نفر را دارم سیر می‌کنم. خود این یک لطف و حلاوتی دارد. برخی سر سفره از این که زانفر آمدند سر سفره اش نشسته اند که این سفره، سفره خداست، لذت می‌برد. که دارد دیگران را مدد می‌دهد.

این هویتش، هویت عبادت است و هویت عبادت سطح کار را عوض می‌کند و در متن دینی عبادت معنای ویژه ای دارد.

«عَنْ أَبِي الْحَسَنِ الرُّضَاعِ قَالَ: الَّذِي يَطْلُبُ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَا يَكْفِي بِهِ عِيَالَهُ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الْمُجَاهِدِ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ.»

«عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: مَنْ طَلَبَ [الرِّزْقَ فِي] الدُّنْيَا اسْتَعْفَافًا عَنِ النَّاسِ [که بی نیاز شود از دیگران] وَ تَوْسِيْعًا عَلَى أَهْلِهِ وَ تَعَطُّفًا عَلَى جَارِهِ لَقِيَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَ وَجْهَهُ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ.»

توسیعاً علی اهلہ

در روایت هست: محبوب ترین شما نزد خدا کسی است که بر زن و فرزندش گسترش دهد. فقط باید دقت شود که به سطح تجمل و اسراف نکشد. خدا خوشش می‌آید. از این کار.

وقتی روزی به دستتان رسید، بر خانواده وسعت دهید و بخیل نباشید.

کسی که تلاش کند جهت توسیع خانواده اش، این قدر ارزش داد.

از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم:

«إِنَّ اللَّهَ يَحِبُّ أَنْ يَرَى الْعَبْدَ تَعْبًا فِي طَلَبِ الْحَلَالِ»

طلب حلال یک نکته ای دارد و آن هم مراعات جانب خداوند را کردن است. این ذکر عملی است و جزء برترین ذکرها است.

## منطق دین در طلب روزی

منطق دینی این کار را می کند و فقط نمی گوید: خدا روزی رسان است و پس تو هیچ کار نکن. بلکه از ما می خواهد که ما طلب روزی کنیم و دست به کار شویم به گونه ای که عبادت حساب شود و محبوب خداوند می شویم.

حتی خودش هم نیاز ندارد، دست به کار شود و بدهد به دیگران

### حفظ عزت

انسان باید عزتش را حفظ کند و اصلاً خوب نیست که دستش را پیش دیگران دراز کند. کسی آمد نزد رسول الله و از حضرت کمک خواست و حضرت فرمود: ما خاندان کرم هستیم، بخواهید می دهیم ولی تو از خدا بخواه و کار کن و خداوند روزی ات را می دهد. این اتفاق سه بار افتاد. و بعد شخص به خودش آمد، و رفت با هیزم جمع کردن و فروختن، کم کم سرمایه دار شد و اموراتش را اداره کند.

«عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى مَوْلَى آلِ سَامٍ قَالَ: اسْتَقْبَلْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع فِي بَعْضِ طُرُقِ الْمَدِينَةِ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ شَدِيدِ الْحَرِّ فَقُلْتُ جُعَلْتُ فِدَاكَ حَالِكَ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَرَأْتُكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ ص وَأَنْتَ تُجَاهِدُ لِنَفْسِكَ فِي مِثْلِ هَذَا الْيَوْمِ؟ فَقَالَ: يَا عَبْدَ الْأَعْلَى خَرَجْتُ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لِأَسْتَعِينِي عَنْ مِثْلِكَ.»

امام فرمود: من آدمم دنبال طلب رزق، تا این که از مثل تو بی نیاز شوم.

این را می گوییم عزت و استقلال. که در متن دینی زیاد داریم که نباید کل بر دیگران شد.

اگر می توانی کل بر دیگران نباشی، آن را انجام بده.

خداوند خیلی دوست دارد پر جنب و جوش بودن را.

اصلا از جهت اجتماعی کسی که دستش هست واجب بر اوست که دیگران را درگیر کند و آن ها را به کار بگیرد و آن ها را زیر پر خودش بگیرد.

شرایط طلب رزق

## ۱. مقدار طلب رزق: نه خیلی زیاد و نه خیلی کم

نه آنجور ضعیف که کاهلی بشد و نه آنجور قوی که حرص باشد.

در حدیثی امام صادق علیه السلام این حد را بیان کردند.

«عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: لِيَكُنْ طَلَبُكَ لِلْمَعِيشَةِ فَوْقَ كَسْبِ الْمُضَيِّعِ وَدُونَ طَلَبِ الْحَرِيصِ الرَّاضِي بِدَنِيَاهُ الْمُطْمَئِنِّ إِلَيْهَا وَلَكِنْ أَنْزِلْ نَفْسَكَ مِنْ ذَلِكَ بِمَنْزِلَةِ الْمُتَعَفِّفِ تَرَفُّعُ نَفْسِكَ عَنْ مَنْزِلَةِ الْوَاهِنِ الضَّعِيفِ وَتَكْتَسِبُ مَا لَا بُدَّ مِنْهُ إِنَّ الَّذِينَ أَعْطُوا الْمَالَ ثُمَّ لَمْ يَشْكُرُوا لَأَمْ مَالٌ لَهُمْ.»

آن کسی که بتواند اداره کند و عیال وار اداره کند، مثلا آن که می تواند چند خانواده را تدبیر کند و حمایت کند، بیشترین رونق را ایجاد کند، این خیلی خوب است.

اما اگر کسی مو را از ماست کشیدند و فقط به فکر سود خودش است، این به درد نمی خورد.

## ۲. دغدغه نداشتن

با این منطق قرآنی که «ما من دابة الا على الله رزقها»

شما کار کنید و دغدغه روزی نداشته باشید. یعنی وظیفه شماست که کارتان را انجام دهید، بقیه اش به دست خداست و به دست ما نیست.

---

۴ (۲) في بعض النسخ [تدلع نفسك] أي تخرجها.

۵ (۳) أي يسلبون المال ولا ينفعههم المال، ولعل الغرض الحث على ترك الحرص في جمع المال فان المال الكثير يلزمه غالبا ترك الشكر و مع تركه لا يبقى الا الندامة، فمال القليل مع توفيق الشكر أحسن. (آت)

همانی که امام صادق علیه السلام فرمود: تو برو مغازه را جاروب کن و بقیه اش را به خدا بسپار.

امیر المومنین علیه السلام:

«فَأَقِمْ وَجْهَكَ لِلدِّينِ حَنِيفًا فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْتَغِي فِي الدِّينِ سُلْطَانًا وَلَا تَتَّبِعُوا آيَاتَ الَّذِينَ كَفَرُوا هُمْ يُرِيدُونَ أَنْ يُضِلُّوكَ عَنْ دِينِكَ وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ»

باید دانست که رزق را چگونه استفاده کرد.

۳. به نیکی طلب کردن

به نیکی طلب کردن و از راه حلال رفتن و تقوای الهی را مراعات کردن و ....

بسم الله الرحمن الرحيم

جلسه ۳۱۹ (۱۱) (۷، ۱۰، ۱۳۹۸ / ۱ جمادی الاولی / شنبه)

رسیده بودیم به اسم رازق.

خاصیت رزاق: مدد وجودی برای بقاء. و حصر روزی در خداوند متعال است.

و از طرفی هم خداوند روزی من حیث لایحتسب می دهد.

لزوم طلب رزق را توضیح دادیم و گفتیم: وقتی اندیشه دینی دستور به طلب رزق می کند، قیودی می گذارد. و جهاتی را باید مراعات کرد. عاطل و باطل گذشتن خوب نیست، بلکه باید طلب روزی کرد و وقتی از رزاق طلب می کنیم باید چگونه طلب کنیم؟

در طلب روزی نه کاهلی کند و نه حرص بورزد. باید طلب کرد ولی نباید حرص ورزید.

توضیحاتی در مورد اندیشه اقتصادی دین

اندیشه اقتصادی که دین معرفی می کند چگونه باید باشد؟

ذیل بحث نفس اماره در خصوص مباحث اجتماعی آن، اشاره کردیم که چگونه باید در فضای اقتصادی ورود کرد؟

دین وقتی دعوت به اقتصاد می کند در چه راستایی قرار می دهد؟ دنیا و آخرت و فوق آخرت که خدا و اسماء اوست.

برخی می گویند: دین به دنیا اصلاً کاری ندارد. برخی می گویند: دین در حد عقل و عقلایی در دنیا است. ..  
مثلاً همین عقل عقلایی دیده است: مساله امنیت برای کشور مهم است، بر همین اساس تمام حرف های اقتصادی را می زند. عقل عقلایی را آقایان می گویند و بنده به این شکل قایل نیستم.

عقل عقلایی، عقل معاش اندیش خرد بنی می گویم، در معاش اندیشی برخی خرد بین می شوند در حد دنیا. عقل معاش اندیش خرد بین را می بینم که خودشان به چند نکته رسیده اند که باید مراعات کنند، آن را مراعات می کنند. مثلاً وقتی مساله امنیت کشور وقتی اهمیت دارد، چه می کنند؟ به خاطر امنیت هم شده است این کار را می کنند.

همین عقل معاش اندیش، اگر از خردبینی در بیاید و خدایین و ابد بین شود. چه می شود؟ یک نسبت حقیقی بین انسان و دنیا و آخرت برقرار شود.

این ها بحث های اجتهادی خودش را دارد و پایه های بسیاری از بحث های فقهی ما هم هست که نیست.

دنیا و آخرت و فوق دنیا و آخرت تمام مباحث دین را در خودش حل می کنند.

اقتصاد یک مشکل حرص و طمع است. دین چگونه اقتصاد را تجویز می کند؟

ما به لحاظ علم اصول نیز پایه های درستی نداریم که این مباحث وارد فقه شود. که چگونه می شود بحث های کلان داشت. برخی می خواهند با نظام ها درست کنند، در حالی که اصلاً صحبت نظام ها نیست، بلکه پایه های کلان است.

مثلاً شما به پسر بگویید قوت بازو چقدر خوب است و مردانگی و اقتدار، یا به دختر رسیدید دایماً از زیبایی بگویید. و هیچ حاشیه ای به این بیان نزنید، می دانید که چه دیدی به او داده اید؟!

اما وقتی به پسر بگویید: بازو و اقتدار با پهلوانی خوب است. اینجا چه دیدی به پسر داده اید.

یا زیبایی را برای دختر بگویید و یک تبصره بر آن بزنید، لذا می بینید که در زن عفت بیشتر به چشم می آید.

در دین چیزی به این اسم نداریم، که یکجا دارد کار می کند که همه به هم پیوسته است، بنده هم تحلیل فلسفی و هم تحلیل اصولی و هم تحلیل قرآنی اش را دارم.

وقتی دین می گوید طلب رزق، یعنی بی تبصره و بی قید؟ خیر اصلاً اینجور نیست.

برخی می گویند: دین انسان را خنثی می کند. در حالی که این طور نیست.

این مثال را جدی بگیرید: می شود دین دعوت کند به رزق، ولی هر جا که باشد و به هر شکلی که باشد؟ «و من یوق شح نفسه، فاولئک هم المفلحون» که قرار است جلوی حرص گرفته شود.

قرار نیست که همه را به یک سمت ببریم، بلکه باید همه جوانب را داشته باشیم.

بحث تعامل نفس و فطرت و منفعت طلبی و خیرخواهی و... که دین چطور می آورد سر صحنه و کنترلش می کند و او را به سمت کمال می کشاند.

دین از یک طرف می گوید: کاهلی نکن و از یک جهت می گوید: حرص نوز. هیچ وقت نمی گوید: کار نکن.

در جریان دین کردن سعدمعاذ، حضرت فرمود: مومن هر کاری می کند محکم می کند. کاری که انجام می دهد، محکم انجام می دهد. تمام دقت ها و ظرافت ها و عواملش باید در کار مومن باشد. که حتی بحث اسماء اللہی هم دارد.

این هم یک شیوه است: که وقتی بازاری هستی و اجناس را فروختی، آخر شب شد، اجناس را ارزانتر بفروش. این را در متن دینی داریم.

یا چانه زدن، چگونه باید چانه زد؟!

برخی مومنین را دیده ام که: سودش را می کرد ولی اولین حرفش این است: کاری کنم که مردم مسلمان به بهترین شکل این جنس به دستشان برسد. تا این غذا واقعا مضرّ به حالشان نباشد.

و بلکه لذت می برد که نفعی رسان، پیش از آن که نفعی ببرم!

در قرآن هست: «وَجَعَلْنِي مُبَارِكًا أَيَّنَ مَا كُنْتُ» در تفسیرش گفته شده است: اُی نفاعا.

دغدغه اصلی آن سویی است نه این سویی.

دارد در بازار زیست می کند، ولی آسیب بازار به او نرسیده است. بلکه از دل او فطرت در می آید و آخرت و بلکه فوق آخرت در می آید، نه نفس اماره.

در دین آمده است کار بکن و کاهلی نکن ولی حرص نوز. در عین حال کار بکن به گونه ای که مانع عبادات نشود.

وقتی جامعه نیاز دارد و ضرورت است و واجب عینی شد، تو باید عبادت را کنار بگذاری. این سبک، یک شکل خاصی است. که یک نوع نگاه برتر غیر خردبین است.

انسان واقعا ساحت های طولی فراوان دارد، انسان فقط دنیا نمی خواهد، بلکه دنیا را در خدمت آخرت می خواهیم و آخرت را هم در خدمت توحید می خواهیم.

بوعلی در نمط ۹ اشارات گفته است: عبادت هم اثر دنیایی دارد و هم اثر آخرتی دارد و هم اثر آخرتی دارد.

بعد مثال زده است به نماز که نماز چگونه ولایت ولی را می پذیرد.

دین همه ساحت هایش این گونه است نه فقط عبادتش و جالبست که همه جا را عبادت کرده است و این خیلی چیزی عجیب است.

مطلب سوم: طلب روزی از راه حلال

دین می گوید، طلب روزی کن از راه حلال. یک راه حلال می گوییم، ولی زمین تا آسمان هویت اقتصاد اسلامی را تغییر می دهد.

یادتان باشد یک بار تمام احکام فقهی که مسلمات و بینات است نه فقهیات، که اثر اجتماعی تمدنی اش چیست؟ در بحث نماز، این طهارت و نجاست یک سبک خاص زندگی برای ما ایجاد کرده است.

آن چه دین می گوید: تبعات اجتماعی عجیبی دارد، شاید چند حکم باشد، ولی عملا خیلی تاثیر دارد.



بیان این است: طلب می کنی، به نیکی طلب کن، از راه حلال طلب کن و تعبیر کرده اند: «فأجملوا فی الطلب» که هم حرص را دور می کند و هم طلبش را عبادت می کند و او را بنده می کند.

مثلا از راه ربا یا کم فروشی می شد، ولی نکرد. این ها را هم چون نکرد، او را بنده می کند.

ذکر عملی: مراعات جانب خدا در هر بحث.

گاه در خانه به خاطر خدا جانب خانواده را مراعات کنی، یا در بازار به خاطر خدا جانب مشتری را مراعات کند.

« وَ مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا (۲) وَ يَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ وَ مَنْ يَتَّوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ إِنَّ اللَّهَ بَالِغُ أَمْرِهِ قَدْ جَعَلَ اللَّهُ لِكُلِّ شَيْءٍ قَدْرًا (۳) »

در روایت از پیغمبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَ آله وَ سَلَّمَ فرمودند:

«وَإِنَّ الرُّوحَ الْأَمِينَ نَفَثَ فِي رُوعِي أَنَّهُ لَنْ تَمُوتَ نَفْسٌ حَتَّى تَسْتَكْمَلَ رِزْقَهَا فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَجْمِلُوا فِي الطَّلَبِ وَ لَا يَحْمِلْ أَحَدَكُمْ اسْتِبْطَاءُ شَيْءٍ مِنَ الرِّزْقِ أَنْ يَطْلُبَهُ بِغَيْرِ حِلِّهِ فَإِنَّهُ لَا يُدْرِكُ مَا عِنْدَ اللَّهِ إِلَّا بِطَاعَتِهِ.»

خیالتان راحت باشد و روزی تان به شما می رسد. و اگر به شما دیر می رسد، سبب نشود که شما از غیر راه حلال طلب کنید.

در روایت هست: اگر کسی که احيانا از راه حلال رفت، آن مقدار روزی حلالش، شده است حرام. به تعبیر دیگر همان مقدار که روزی اش بوده است، حلال را به حرام تبدیل کرده است.

« عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: لَيْسَ مِنْ نَفْسٍ إِلَّا وَ قَدْ فَرَضَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ لَهَا رِزْقَهَا حَلَالًا يَأْتِيهَا فِي عَافِيَةٍ وَ عَرَضَ لَهَا بِالْحَرَامِ مِنْ وَجْهِ آخَرَ فَإِنَّ هِيَ تَنَاوَلَتْ شَيْئًا مِنَ الْحَرَامِ قَاصِّهَا بِهِ [يعني از حلالش به همان مقداری که حرام کسب کرد، کم می شود.] مِنَ الْحَلَالِ الَّذِي فَرَضَ لَهَا وَ عِنْدَ اللَّهِ سِوَاهُمَا فَضْلٌ كَثِيرٌ وَ هُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَ جَلَّ - وَ سَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»

روزی را به او می دهند، ولی چرا از راه حرام اقدام کرد؟

در روایت هست: امیر المومنین علیه السلام یک وقت رفتند در مسجد وارد شوند، وقتی خواستند مرکبشان را بیرون بگذارند، دیدند جوانی هست، حضرت گفت: این مرکب مرا نگاه دار....

مفاد این روایات این است: شما که روزی تان مشخص است، چرا از راه حرام به سراغ آن می روید؟

« **عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ قَالَ: إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَعَظَمَتِي وَعُلُوِّي وَارْتِفَاعَ مَكَانِي لَا يُؤْثِرُ عَبْدٌ هَوَايَ عَلَيَّ هَوَى نَفْسِهِ إِلَّا كَفَفْتُ عَلَيْهِ ضَيْعَتَهُ وَضَمَنْتُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ رِزْقَهُ وَكُنْتُ لَهُ مِنْ وَرَاءِ تِجَارَةِ كُلِّ تَاجِرٍ.** »

این بیان خیلی ظریف و زیباست که هوای مرا بر هوایم خود ترجیح داد و خواسته مرا بر خواسته خودش ترجیح داد. من وراء تجارت هر تاجری هستم، این خیلی لطف دارد. که «ان الله هو الرزاق ذو القوة المتين»

که اینجا خداوند با ابراز رضایت همراهی می کند. ولی در راه حرام هم خداوند همراهی می کند ولی همراه با خشم است.

مومن می بیند که وقتی جانب خدا را مراعات کرده است، می بیند که چگونه خدا به او روزی داده است. و حتی به حسب ظاهر راه بسته است ولی می بیند که خداوند چگونه راه بسته را باز می کند.

امام صادق علیه السلام:

« **وَإِنْ كَانَ الرِّزْقُ مَقْسُومًا فَالْحِرْصُ لِمَا ذَا** »

که از یک اصل اعتقادی، استفاده عملی کرده است.

...

اندیشه ایمانی در مسلمان ها قوی شود، لازمه اش این است و این نیاز دارد که ما به لحاظ فرهنگی خیلی ها را تقویت کنیم. ولی خیلی راه ها باید طی شود تا ایمان تقویت شود.

نمی دانم چرا بازار اسلامی دارد حذف می شود. مثلا بازاری که از اولش با قرآن خواندن آغاز می شد. همه قرآن می خواندند. یک رفتار بود که صدا می پیچید در بازار. و همه این ها یک تعامل ویژه ای با مسجد دارند.

پس یکی از قیود این است.

امام باقر علیه السلام:

«الأرزاق موظوفة مقسومة، و الله فضل يقسمه من طلوع الفجر إلى طلوع الشمس»

یا از راه تقسیم شدن و تقدیرات الهی: ان الله بالغ امریه قد جعل الله لكل شیء قدراً.

یا این که چون بندگی خدا را می کند، خدا به او روزی می دهد و از او حمایت می کند.

این توکل به خداوند متعال، قید خیلی خوشی است برای کنترل هوای نفس و نفس اماره.

### قاعده کفاف و عفاف

یعنی به اندازه ای که لازم دارم. اما بقیه را چی؟ باید فکر دیگری کرد. یعنی: بیش از کفاف و عفاف طلب نکنید. ولی مطلوب نیست و ضرر می کند.

در کتاب کافی یک باب خوشی است «عفاف و کفاف» که این باب را حتما بخوانید.

در حدیث آمده است:

رسول الله داشتند با جمعی در منطقه ای می رفتند. کسی را فرستادند تا بروند و شیر شتر تهیه کند، آن شخص رفت و نزد راعی شترها رسید، آن راعی گفت:

«إِلَى عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ ص قَالَ: مَرَّ رَسُولُ اللَّهِ ص بِرَاعِيٍ إِبِلٍ فَبَعَثَ يَسْتَسْقِيهِ فَقَالَ أَمَا مَا فِي ضُرُوعِهَا فَصُبُّوحُ الْحَيِّ<sup>٦</sup> وَ أَمَا مَا فِي أَنْبِتِنَا فَغَبُوقُهُمْ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص - اللَّهُمَّ أَكْثَرَ مَالَهُ وَ وُلْدَهُ. ثُمَّ مَرَّ بِرَاعِيٍ غَنَمٍ فَبَعَثَ إِلَيْهِ يَسْتَسْقِيهِ فَحَلَبَ لَهُ مَا فِي ضُرُوعِهَا وَ أَكْفَأُ<sup>٧</sup> مَا فِي إِنْائِهِ فِي إِنْاءٍ - رَسُولِ اللَّهِ ص وَ بَعَثَ إِلَيْهِ بِشَاةٍ وَ قَالَ هَذَا مَا عِنْدَنَا وَ إِنْ أَحْبَبْتَ أَنْ نَزِيدَكَ زِدْنَاكَ قَالَ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص - اللَّهُمَّ ارْزُقْهُ الْكَفَافَ.

<sup>٦</sup> (٥) الصبوح: ما يشرب بالعادة و الغبوق ما يشرب بالعشى.

<sup>٧</sup> (١) «أكفأ» أى قلب و كب. فى القاموس كفاء كمنعه: صرفه و كبه و قلبه كاكفاء.

فَقَالَ لَهُ بَعْضُ أَصْحَابِهِ يَا رَسُولَ اللَّهِ دَعَوْتَ لِلذِّي رَدَّكَ بِدُعَاءِ عَامَّتِنَا نُحِبُّهُ وَ دَعَوْتَ لِلذِّي أَسْعَفَكَ بِحَاجَتِكَ<sup>٨</sup> بِدُعَاءِ كُنَّا نَكْرَهُهُ.

فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص إِنَّ مَا قَلَّ وَ كَفَى خَيْرٌ مِمَّا كَثُرَ وَ أَلْهِى، اللَّهُمَّ ارْزُقْ مُحَمَّدًا وَ آلَ مُحَمَّدٍ الْكَفَافَ.»

اندکی که کافی است، بهتر از بسیار سرگرم کننده است. روزی بر کفاف را از خدا طلب کرده است.

هر کسی در بیاورد، ولی اگر بیشتر روزی به دستش رسید، به اهلش بدهد.

انسان سعی کند که پیش از کفاف و عفاف طلب نکند.

گاه وقتی مال در کار زیاد شد، به حدی می رسد که مشغول آن می شود.

آیت الله احمدی میانجی روایتی را نقل می کردند:

حضرت رسول الله به یک شخصی مبلغی داد، و آن مبلغ آن قدر برکت کرد و کم کم مایه ترقی مالی ایشان شد و کم کم کار زیاد شد و وسعت پیدا کرد. و این شخص کسی بود که تا پیش از این می آمد دنبال رسول الله و با هم می رفتند مسجد و نماز شب می خواندند و بعد نماز صبح می خوانند و بر می گشتند.

- برخی از مومنین اگر از نظر مالی به حد خوبی برسند، می توانند خدا را بهتر بشناسند. برخی هم بر عکس هستند و نباید توسعه مالی پیدا کنند.

دکتر قریب هم این گونه بود که مال کم نداشت ولی در نهایت زهد زندگی می کرد.

برخی حتی می گفتند: من کمتر استفاده می کنم تا خمس بیشتری بدهم.

بسم الله الرحمن الرحيم

---

<sup>٨</sup> (٢) «أسعفك بحاجتك» أي قضاها لك.

جلسه ۳۲۰ (۱۲) (۲۸، ۱۰، ۱۳۹۸ / ۲۲ جمادی الاولی / شنبه)

در مورد رزاق گفتیم که روزی دهنده خداست

ولی لزوم طلب رزق را هم توضیح دادیم.

حال که باید به دنبا روزی رویم، باید دید که چه شرایطی را باید مراعات کنیم؟

وقتی کار را انجام دادیم، بقیه را به خدا بسپاریم.

در طلب روزی نباید حرص باشد و نباید کاهلی کرد.

ثالثا همراه با تقوا باشد.

توضیحاتی در باب عفاف و کفاف

رابعا به قدر عفاف و کفاف باشد.

این که چقدر بخواهیم و تا کجا بخواهیم؟

گاهی شریعت مطلوبش را گفته است که مطلوب شریعت در حد عفاف و کفاف است. به اندازه ای که نیاز

دارم، به قدر حاجتی که دارم. به اندازه ای که تقوا مراعات شود.

اگر بخواهید دقیقا آن چه که مطلوب اهل بیت است، که دعا می کردند و خواسته شان این بوده است که به قدر عفاف و کفاف طلب کنند. به ویژه طلاب و کسانی که در مسیر دین هستند. که گاه انفاق ها و گاه هدایا زیاد می

شود برای علما. اما آن عالم باید چه کند؟

عفاف و کفاف باید باشد و حد و مرزی باید مراعات کند.

من دیده ام بعضی ها که وقتی هدایایی که به آن ها داده می شد را به سبک دیگری استفاده می کردند.

بیشتر از عفاف و کفاف، مطلوب شریعت نیست، نه این که مشروع نباشد. مشروع هست.

آیت الله مرعشی نجفی مردم قم خیلی مردم قم به ایشان اعتقاد داشتند. بنده خدایی می دانست ایشان حج نرفته بود، وجهی داد برای حج ایشان، ایشان آن پول را گرفت و بین فقرا تقسیم کرد!

پنجم: نگاه توحیدی در طلب روزی

### ۱- پیش رفتن به نگاه توحیدی بالجمله

که به نظرم در بحث های روحی معنوی باید به آن توجه کرد.

آدم فی الجمله این نگاه را دارد، ولی اگر این نگاه را بالجمله کند که در دل هر دادن هایی، ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین. ولو این که برای برخی وجه ها تلاش بسیاری کرده باشد، این دادن، اجازه رازق است. فقیری آمد خدمت امام صادق علیه السلام، آن شخص فقیر گفت: الحمد لله رب العالمین. باز دوباره داد، گفت: الحمد لله رب العالمین. بار سوم هم حضرت داد، از امام صادق علیه السلام تشکر کرد. حضرت فرمود: ای کاش همین طور می گفتی الحمد لله رب العالمین و من همین طور به تو انفاق می کردم.

آدم دارد روزی جمع می کند، ولی برای خود توحید جمع کند. که «ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین». هر لقمه ای که می خورد توحید شده است و هر اعطایی که می کند، توحید شده است.

### ۲- روزی چه کم و چه زیاد، مصلحت الهی

ثانیا در طلب روزی که به نگاه توحیدی است،

کم یا زیاد هر چه داده است، خداوند مصلحت می داند و آن خیر است.

گاهی خدا می داند که بر بنده اش سخت می گیرد یا گشایش ایجاد می کند.

### ۳- نفس طلب روزی، مطلوب خداوند

خداوند دوست دارد که بنده برای طلب روزی اش به زحمت بیفتد و دست به سوی او دراز کند.

در حدیث هست که:

ما یک عملی را انجام می دهیم، ولی منطقی که در آن عمل اشباع می کنیم، خیلی مهم است.

یک وقت طلب روزی میکند برای زندگی. ولی یک وقت طلب روزی میکند، چون خدا دوست دارد. خدا در کار او هست. به دنبال روزی رفتن، خیلی مهم است، ولی این نگاه توحیدی خیلی مهم است.

سعی کنید این منطق توحیدی را در طلب روزی تان بیاورید. در این صورت در درس خواندن و خدمت کردن و کار کردنش به خدا نزدیک می شود.

سالکی از استادش پرسید: ما گاه درس می خوانیم، آن قدر غرق می شویم که نمی توانیم به آن سو توجه کنیم، چه کنیم؟ چون حضور مع الله را از دست می دهیم.

استاد گفت: درس می خوانی، لله درس بخوان. وقت نیت این باشد، همه کارها درست می شود. در هر کاری باشد، چه در طلب روزی باشد و چه در درس خواندن باشد و چه در عبادت کردن باشد و...

### روزی مقدر و روزی حتمی

گفته شده که روزی مقدر است، اگر مقدر است، پس نباید تلاش افزون کرد؟

چرا، گاه سختی هایی وجود دارد و انسان باید تلاش های بیشتری کند.

روایاتی که تقدیر را گفته است، حتی بحث بداء هم جزء تقدیر است. همه نوشته شده است که این شخص این قدر روزی دارد. شخص که به دنیا می آید، آن ملک که روح را القا می کند، چند چیزش مشخص می شود: این که اجلش چقدر است؟ این که روزی اش چقدر است؟

در مورد اجل، دو اجل داریم، اجل مسمی، یعنی یک وقت این اجل ۸۰ ساله می شود ۸۵ یا ۷۵. این بحث بدا است که منوط به تغییرات در قضا و قدر است که این هم بر می گردد به خود انسان. که چگونه رفتار کنیم؟

اجل مسمی مربوط به افاعیل ماست. که ما چگونه عمل می کنیم؟ آن کاری که ما می کنیم، تاثیر می گذارد، ملک از اول گفته است که چقدر عمر می کنیم، ولی به دست خودمان است.

در بحث رزق هم همین طور است، که هر کسی این مقدار رزق تا وقت مرگش باید به او برسد. ولی آیا این روزی تمام شد؟ خیر، همان طور که در بحث اجل، اجل و اجل مسمی داریم. اینجا هم روزی و روزی مسمی داریم. که می شود با اعمال و رفتارمان، روزیمان را کم یا زیاد کنیم.

این ها ذیل بحث اراده و بحث بداء می گنجد.

دو تقدیر داریم: تقدیر فی الجملة اولیه و یکی تقدیر نهایی.

### عوامل افزوده شدن روزی

#### ۱. بین الطلوعین

« **عن أبي جعفر قال** قلت له: جعلت فداك - إنهم يقولون إن النوم بعد الفجر مكروه - لأن الأرزاق يقسم في ذلك الوقت فقال: الأرزاق موزونة مقسومة، و **الله فضل يقسمه** من طلوع الفجر إلى طلوع الشمس، و ذلك قوله « **وَسَأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ** » ثم قال: و ذكر الله بعد طلوع الفجر - أبلغ في طلب الرزق من الضرب في الأرض»

بیدار بودن در بین الطلوعین، خیلی موثر است.

برخی می گویند بیدار بودن بین الطلوعین، مایه آباد شدن رزق و روزی مادی و معنوی انسان است.

در روایات در مورد بین الطلوعین روایات عجیبی است که قطعه ای از بهشت است.

از حضرت امیر روایت است که نشد روزی آفتاب بر من بتابد و من خواب باشم. در مورد حضرت زهراء سلام الله علیها هم آمده است.

در روایتی از ائمه آمده است که: پدرمان نمی گذاشت که ما بین الطلوعین را بخوابیم.

روزی انسان را زیاد می کند، هم معنوی و هم مادی.

در روز می گویند: بین الطلوعین.

در هفته، شب جمعه. در سال ماه مبارک رمضان، اوقات ویژه ای هستند. که در روایات بر آن ها تاکید شده است.



اگر امر دایر شد بین نماز شب و بین الطلوعین، نماز شب به تصریح روایات مقدم است.

ابتدا باید نماز صبح را تثبیت کرد، بعد اگر شد، نماز شب و ان هم به تدریج، مختصرا و بعد مفصل تر. و بعد از این که این شد، بعد از نماز صبح، بین الطلوعین را هر قدری که توانست تا به تدریج کل بین الطلوعین را بیدار بماند.

« عَنِ الصَّادِقِ قَالَ: مَنْ صَلَّى الْفَجْرَ وَتَمَكَّثَ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ كَانَ أَنْجَحَ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ مِنَ الضَّرْبِ فِي الْأَرْضِ شَهْرًا<sup>۱۰</sup>»

« قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: «إِنَّ الرِّزْقَ لَيُنزَلُ مِنَ السَّمَاءِ إِلَى الْأَرْضِ عَلَى عِدَدِ قَطْرِ الْمَطَرِ، إِلَى كُلِّ نَفْسٍ بِمَا قَدَّرَ لَهَا، وَ لَكِنَّ لِلَّهِ فَضُولٌ فَاسْأَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»<sup>۱۱</sup>

« عن أبي عبد الله ع قال إن الله قسم الأرزاق بين عباده و أفضل فضلا كثيرا لم يقسمه بين أحد - قال الله «وَسْئَلُوا اللَّهَ مِنْ فَضْلِهِ»

« عن أبي جعفر ع أنه قال ليس من نفس إلا و قد فرض الله لها رزقها حلالا - يأتيها في عافية و عرض لها بالحرام من وجه آخر، فإن هي تناولت من الحرام شيئا - قاصها به من الحلال الذي فرض الله لها، و عند الله سواهما فضل كثير»

پس یکی از راه هایی که می خواهیم رزوی مان را زیاد کنیم، بین الطلوعین را بیدار باشیم.

گرچه اصل بیداری برای ذکر است، ولی این خاصیت را هم دارد.

۲. سوره واقعه

که در روایات هست و اصلا به سوره واقعه، سوره غنی هم می گویند.

در حدیث هست که هر کسی شب سوره واقعه را بخواند، دچار فقر نمی شود.

<sup>۱۰</sup> (۲) مکارم الأخلاق ص ۳۵۱.

<sup>۱۱</sup> (۴) - نقله المجلسی فی بحاره ۹۳: ۲۸۸ / ۴.

« مَنْ قَرَأَهَا كُلَّ لَيْلَةٍ لَمْ تُصِبْهُ فَاقَةٌ أَبَدًا. »

« مَنْ قَرَأَ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ جُمُعَةَ الْوَأَفَعَةِ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ أَحَبَّهُ إِلَى النَّاسِ أَجْمَعِينَ وَ لَمْ يَرَ فِي الدُّنْيَا بُؤْسًا أَبَدًا وَ لَا فَقْرًا وَ لَا فَاقَةً »

حتی اگر به صورت ظاهری هم این سوره ها قرائت شود، اثر دارد. و ملک موکل روزی را به سمت خود جذب می کند.

### ۳. خوش خلقی

هر کسی که خوش خلق باشد، خداوند روزی اش را زیاد می کند.

« وَ مَنْ حَسَنَ بَرَّهُ فِي أَهْلِ بَيْتِهِ زَيْدًا فِي رِزْقِهِ »

(۱)

### ۴. شکر و استغفار

کسی که شکر می کند خداوند روزی اش را زیاد می کند.

شکر یعنی معرفت به نعمت که بدانی از سوی خداست و از او داستن.

اگر شکر فراوان شود، بنده شکور مورد توجه خداوند قرار می گیرد.

ابراهیم، ۷

« لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ »

استغفار هم مایه افزون روزی می شود.

هود، ۵۲

« يَا قَوْمِ اسْتَغْفِرُوا رَبَّكُمْ ثُمَّ تُوبُوا إِلَيْهِ يُرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْكُمْ مِدْرَارًا وَ يَزِدْكُمْ قُوَّةً إِلَى قُوَّتِكُمْ »

بزرگی می فرمود: استغفار، رمز خیلی از کارهاست نه فقط روزی.

و واقعا هم همين طور است.

حضرت امير عليه السلام فرمودند:

«قُلْ عِنْدَ كُلِّ نِعْمَةٍ الْحَمْدُ لِلَّهِ تَزِدُ مِنْهَا وَإِذَا أَبْطَأَ الْأَرْزَاقُ عَلَيْكَ فَاسْتَغْفِرِ اللَّهَ يُوسِعْ عَلَيْكَ فِيهَا»

۵. دوام طهارت

روایتی هست که در کتب معارفی آمده است ولی در جوامع روایی شیعیان نیامده است.

«فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: **دم على الطَّهارة** يوسع عليك الرزق.»

اصلا دايم الطهاره بودن، باعث می شود که طلبه خیلی پیش رود، در همه زمينه ها.

ولی ما طلاب گاه کوتایبی هایی می کنیم.

۶. انفاق

کسی که انفاق دارد، یقینا خداوند چندبرابر به او می دهد.

بقره، ۲۶۱

«مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ فِي كُلِّ سَنَابِلَةٍ مِائَةٌ حَبَّةٌ وَاللَّهُ يُضَاعِفُ لِمَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

بقره، ۲۷۶

«الشَّيْطَانُ يُعِدُّكُمْ الْفَقْرَ وَيَأْمُرُكُمْ بِالْفَحْشَاءِ وَاللَّهُ يَعِدُّكُمْ مَغْفِرَةً مِنْهُ وَفَضْلًا وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ»

«أَكْثَرُوا مِنَ الصَّدَقَةِ تَرْزُقُوا»

قاعده کلی:

کسانی که این بحث ها را می شنوند، می دانند که نظام هستی از باطن به ظاهر می آید.

ارتباط و عوامل را از باطن به سطح دیدن را انکار نکنیم. روزی از بالا به سمت پایین می آید. همه حقایق از بالا به سمت پایین می آید.

اگر آن عوامل ... دلیلش این است که رابطه از عمق به ظاهر را نمی فهمیم. همین ... لذا ما دعا را واقعا موثر می دانیم. چون دعا یک حرکت به سمت عمق است و از عمق مدد گرفتن برای سطح است.

به تعبیر صدرا ما بالوجدان می بینیم که دعا اثر دارد، ...

این ها واقعی است، فقط ما باید این اندیشه را معتقد شویم که تقدیر از باطن است و اثر دارد و ... برخی در سطح می گردند، لذا ناباوری های زیادی دارند. وقتش که شده است، به عمق می رسید.

در روایتی از امام باقر علیه السلام است که وقتی زنا زیاد شد، جوان مرگی زیاد می شود. به لحاظ باطن عالم خیلی چیز صافی است.

در هر جایی بروید، از باطن به سمت ظاهر آمدن، خیلی موثر است. ظواهر گاه از تاثیر می افتد. اگر کسی این ها را متوجه شد، معجزه را می تواند بفهمد، فلسفه تاریخ اسلام را می تواند بفهمد.

اگر کسی این را قبول کند،

حال ما راه هایی داریم که از ظاهر به سمت باطن عالم حرکت کنیم.